

# ابوتراب

کیفیت گرافیکی این مجله برای  
سهولت دانلود پایین آورده شده است.



نشانی خانه باران

نور افشانی خداوند

خدا، تنها خدا داند علی کیست

## تا ابد در اندوه و ماتم

معنویت در قرن بیست و یکم

در گذشت عزیزگان را تسلیت عرض می‌کنم

پرواز به شهر آرزوها





امام صادق علیه السلام فرمودند:

هیچ نوروزی نمی‌آید مگر اینکه ما در آن انتظار فرج داریم.

وسائل الشیعه ۸/ ۱۷۲



۱۲

آن زمانی که در ابتدای خلقت، یعنی عالم ملکوت، تمامی ملائکه در تاریکی حیران و سرگردان بودند، ناگهان به نورانیت نوری ملکوتی، از ظلمت و تاریکی رهایی یافتند. آنان چنان در عظمت آن نور ...



نورافشانی خدا

۵۴

شهادت حضرت فاطمه در «أُحُد»



از منظری دیگر شهادت بانوی اسلام را نه تنها یک حادثه ناگهانی بلکه اتفاقی قابل پیش بینی در قرآن می توان یافت. مسلمانانی که اکثراً مرتد شده، عده ای وحشیانه بر در خانه دختر پیامبر هجوم آورده و عده ای تنها سکوت می کنند.

۶۲

ذکر ابوتراب / بهار ۱۳۹۱ / ویژه نامه مجله سفینه

همکاران این شماره

رضا رهنما، محمدابراهیم کلباسی، حامد داوودندی، سلمان قنبری، احسان اله اشتهاردیان، هادی نهاوندیان، وحید مهران، علیرضا پورمشیر، حسین طلائی، حمید سودیان، احسان سودیان، محمدعلی حجری، حسین ادیبزاده، پیام میرفتاحی، عبدالحسین سلمانی، یوسف صباغی، امیرعلی صبوری، حسین طلوع، محمد حسین کلاهی، میثم توکلی بینا، سعید پارسا، حمید محمودزاده، علی اکبر آخوندی.

۶ سخن ما

۸ یادداشت...

## ۱۰ آسمانیان زمین

۱۲ نورافشانی خداوند

۱۳ در محضر استاد

۱۴ ای معدن رحمت الهی

۱۷ أُحُد، نمایش ایمان مسلمانان

۲۲ یعقوب، یوسف و برادران

## ۲۴ رو به آسمان

۲۶ هر چه در توان داریم...

۲۸ معنویت در قرن بیست و یکم

۳۲ مرزهای آرزو در کلام امیر

۳۴ درگذشت عزیزتان را تسلیت عرض می کنم

۳۷ «پژوهشی پیرامون مسیح»

۳۸ پرواز به شهر آرزوها

۴۲ افتاده باش تا بلندت کنند!

۴۴ نیت؛ اولین رکن اعمال

۴۶ وظیفه من چیه؟!

## ۴۸ پرونده ویژه

۵۰ «من»

۵۱ نشانی خانه باران

۵۲ نامهای سیده بانوان عالم

۵۴ تا ابد در اندوه و ماتم

۵۶ خدا، تنها خدا داند علی کیست

۵۸ آتشی که به گلستان افتاد...

۶۲ شهادت حضرت فاطمه در «أُحُد»

۶۴ چیزی از مادرشان نپرس...

داشتن **قصد قربت** در یک عمل یعنی آن عمل را برای خضوع در پیشگاه خداوند عالم و اظهار طاعت و بندگی، انجام دهم. «معمولاً» وقتی انسان مؤمن می‌داند...

۴۴

افتاده باش تا بلند کنی!

تواضع تو رو به خدا نزدیک می‌کنه. ما تو عمرمون زیاد دیدیم کسانی رو که تواضع کردند بعد تو زندگیشون ترقی کردند. اگه تو متواضع باشی بعد از مرگ هم ازت یاد می‌کنند. افتادگی آموز اگر طالب فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

هنگام خروج پیامبر طبق شواهد تاریخی وقوع جنگ حتمی و صددرصد بوده است با این حال عده‌ای از مسلمانان می‌گویند جنگی در کار...



آنگه، نمایش ایمان مسلمانان

۱۷

اسامی اولیاء الهی، توسط خداوند انتخاب می‌شود. لذا قطعاً تناسبی میان شخصیت آن بزرگواران و نام‌هایشان وجود دارد. اگر خداوند ایشان را مزین به اسامی خاصی می‌کند...

۵۲

نام‌های سیده بانوان عالم

«پژوهشی پیرامون مسیح»

عیسی مسیح - که درود خدا بر او باد - گلی است از چنین بوستانی آسمانی. پژوهشگران گروه پدر مهربان، در وبگاه [www.maseeh.ir](http://www.maseeh.ir) که پژوهشگاهیست پیرامون مسیحیت برآند تا شخصیت و آموزه‌ها و بشارت‌های عیسی مسیح حقیقی را دگربار به بشریت عرضه نمایند...



وظیفه من چیه؟! 

۴۶

باحالی قضیه این بود که چون احسان جان خوره فوتبال بود و فقط، علاقه ویژه‌ای به دریبل زیدانی داشت - نه توانشو - گاهی این «احساس وظیفه شرعی» رو فراموش می‌کرد...

امام سجاد علیه السلام، در روایتی که به «رسالة الحقوق» مشهور است و در آن حقوقی که برگردن ماست بیان شده است، کمک به نیازمندی را که نیاز آن‌ها برای ما روشن است از جمله حقوق آن‌ها و وظایف ما می‌شمرند. به تعبیر دیگر، اگر ما به نیاز کسی پی‌بردیم، باید خود را موظف به کمک به او بدانیم؛ گویی که به آن شخص بدهکاریم و باید بدهکاریم خود را بپردازیم.

هر چه در توان داریم...



برای دریافت منظم این ویژه نامه در ابتدای هر فصل، درخواست خود را به یکی از روش‌های زیر برای ما ارسال کنید:

- پیامک به شماره ۳۰۰۰۷۴۱۴۲
- فکس به شماره ۲۲۸۹۳۸۸۰
- ایمیل به آدرس [info@aboutorab.com](mailto:info@aboutorab.com)

**فنی و هنری** 

ویراستار: هانی شریفیان  
صفحه آرایی و طراحی جلد:  
کلک پارسه / [kelkparse.com](http://kelkparse.com)  
ناظر چاپ: حامد نورصالحی  
صحافی: داتیس  
چاپ: یسنا









# بیتکم

این سخن را (امیرمومنان علیه السلام) به هنگام دفن سرور زنان جهان حضرت فاطمه علیها السلام گفت:

[گویی با پیامبر صلی الله علیه و آله بر سر قبرش درد دل می‌کرد] ای رسول خدا، از من و دختری بر تو سلام باد که در جوار تو آمد، و به سرعت به تو ملحق شد.

ای رسول حق، از دوری دختر برگزیده‌ات شکیبایی کم شد، و طاقتم از دست رفت، جز آنکه مرا در فراق عظیم تو، و سنگینی مصیبت جای تسلیت (در مصیبت فاطمه) است. زیرا من بودم که با دست خود تو را در آغوش خاک جای دادم، و سرت بر سینه من بود که روح پاکت از قفس تن پرید. ما از خداییم و به خدا باز می‌گردیم.

راستی که امانت بازگردانده شد...، اما غصه من ابدی است، و شبم قرین بیداری، تا زمانی که خداوند برای من جایگاهی را که تو در آن اقامت داری اختیار کند.

به زودی دختری از همدستی امت برای ستم بر او، به تو خبر خواهد داد، در پرسیدن از او اصرار کن، و خبر اوضاع را از او بخواه؛ در حالی که بین ما و تو فاصله زیادی نشده و زمانه از یادت خالی نگشته این همه ستم به ما شد.

**به هر دو نفر شما سلام باد.**

سلام ...

سلامی بهاری، در بهاری که بهاری نیست؛ این  
بهار بوی خاکستر می‌دهد. این بهار هم‌نشین فصل به  
آتش کشیدن بوستان خاندان وحی است. این بهار انگار  
هم‌نشین خزان شده است، بس که سرخس دارد و سوز...  
و هنوز، نیامده است آنکه می‌تواند این آتش اخروخته بر باغ  
را بنشانند و زخم گلبرگ‌ها را مرهم گذارد...

این بهار، رومیان بهاری است که میهمان شماییم. در  
این چند فصلی که با شما در میان آسمان پرستار فضایل  
اهل بیت پر کشیدیم، کوشش کردیم تا راه و رسم پرواز را  
بیاموزیم و بهتر و بالاتر پیریدن را تجربه کنیم.

شکرگزار تمامی عزیزانی هستیم که با نظرات خود، برای  
پرواز، یاریمان کردند و همچنان متفاوت شنیدن صدای  
قلم‌هایتان.

به امید بهاری که بهار است...

ای خرم از فروغ رخت لاله‌زار عمر  
باز آ که ریخت بی‌گل رویت بهار عمر

منتظر می مانم! منتظر صدایت که دلم برایش خیلی تنگ شده!  
هرچند که تا به حال نشنیدمش! منتظر دیدن صورتت، صورتی  
می دانم به من آرامش می دهد، هرچند که شاید نتوانم نگاهش  
کنم! منتظر دستان گرم و نوازش پدرانها! منتظر حرف های  
نزده ات، نصیحت های نکرده ات... می مانم، منتظر تنبیه های  
سخت، فریادهایی از روی عشق... من منتظر می مانم، تو فقط بیا تا  
تمام نشده این قافله من...!

ای امید!... چه شده که سوسوی تو، مثل ستاره های آسمان های  
غبار گرفته شده؟! تو که مهتاب یکه تاز شهر عشق بودی! پس چه  
شد؟!... چه شد که شهرت را رها کردی و به این خرابات غبار گرفته  
آمدی؟!... از چه ترسیدی و از چه خود را قطع کردی؟!...  
تو که نباید بترسی، ترس مال برگ خشک پاییزی است که نا امید از  
ماندن روی شاخه زندگیش، رها می کند تنها پیوندش را و می میرد!!  
تو از قماش عشقی و عاشق از تو رسمش را مشق می گیری!! رسم  
عاشقی... رسم انتظار... رسم توست!!! حرف دل با تو حرف می شود  
و عاشق با تو منتظر می ماند!!  
پس برو، برو که راه و رسم مردمی به امید روشنایی مهتاب توست!  
برو که حرف ها در دل مانده! برو که مشق ها بی تو مردود می شود!...  
برو، برو که منتظران باید منتظر بمانند...  
برو خدا پشتو پناهت باشد...

می گویند باران، صدای پای اجابت است! می گویند باران، رحمت  
الهی است! می گویند باران، نعمت است! می گویند...  
تو که بارانی و چیزی جز آب نیستی، این همه برایت می گویند...!!!  
فکرش را بکن... اگر آقای ما بیاید چه ها می شود...!!!

تک درخت وسط دشت بی آب و علف که وقتی دیدمت دلم برایت  
سوخت، که چقدر تنهایی!!! اشتباه از فکر کوتاه من بود!! تو هیچ  
وقت تنها نیستی و نخواهی بود!!! اتفاقا تو بهترین همراه را کنار خود  
داری! بهترین باغبان ممکن!! چون توانسته تو را در این بیابان بی  
آب و علف، با این خاک نمکی زنده نگه داشته و رشد دهد!!!  
بله، می دانم... نمی خواهم بگویم!!! من هم می توانم مثل تو  
چنین همراهی داشته باشم... اما...

دستش را زیر چانه اش گذاشته بود و خیره، با لبخندی از عمق وجود  
به فرزند دو ساله اش که آرام و معصومانه خوابیده بود نگاه می کرد...  
و چقدر این نگاه معنی داشت!!! معنی از جنس آرزوهای قشنگ  
برای او...  
آقا جان! نمی دانم و ندیدم که شما کی به من این گونه نگاه  
کردید... اما می دانم من حتما خواب بودم و می دانم که هنوز هم  
خواب هستم!!!

این مکان برای  
دل نوشته های شما  
رزو شده است

sms

۳۰۰۰۷۴۱۴۲

email

zokr@aboutorab.com





علیرضا پوربشیر  
fanosbaran@yahoo.com

## یادداشت...

تا چند وقت پیش، کم و بیش، فکر می‌کردم چرا شیعه از دیرباز موانع مختلف را پشت سر گذاشته و با کوله بار مشکلات، راه خود را طی می‌کند؟! مگر نه اینکه ادیان الهی دیگر می‌توانند به راحتی زندگی کنند و به انجام امور دینی خود بپردازند؟! یا حق آزادی دارند و به اعتقادات خود جامه عمل می‌پوشانند؟! پس چرا مذهبی که رسمیت آن ثابت شده، متحمل کُشت و کُشتار می‌شود و هرکسی سعی بر آن دارد تا تشیع و پیروان آن را از میان بردارد؟! مگر چه حرفی، چه اصول و آئینی در آن وجود دارد که باید مورد ظلم و ستم قرار گیرد و با سختی، طی طریق نماید...؟!!

بعد، جواب همه سوال‌هایم را وقتی پیدا کردم که سری به اخبار این روز و شب‌های شیعیان زدم! از شیعیان مظلوم پاراچنار و بحرین گرفته تا عربستان و نقاط دیگر... که به جرم عشق و محبت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کُشته می‌شوند و زنان و کودکان بی‌گناه، به غارت برده می‌شوند! دست و پای شیعیان، از مفصل قطع و بدن‌هایشان تکه تکه می‌شود! وقتی خوب دقت کردم، به عکس‌ها که نتوانستم نگاه بیندازم، خبرها را که مرور کردم، فهمیدم هر که طاووس خواهد، باید جور هندوستان بکشد و تا پای جان دست از اعتقادش برندارد! یاد سخن رسول مهربانی افتادم که فرمودند: «یا علی! تو صراط مستقیم هستی...» خوش به حال آن‌ها که به بهانه محبت امیرشان، دست از دنیا می‌کشند! حالا خوب می‌فهمم راهی را که انتخاب کرده‌ام، به ترکستان نیست و آستانی را که چنگ زده‌ام، آسمانی است... بیایید من آماده کشته شدن هستم...

# یادداشت...



هادی تهرانی  
had110@yahoo.com

اصولاً مطالعه کار طاقت فرسایی است؛ اما بعضی اوقات استثنا هم دارد. مثالش کتاب «کسی یک کرگدن ارزون نمی خواد» نوشته شل سیلور استاین. تا اسمش را دیدم حس کردم باید کتاب جالبی باشد. حالا اینکه کتاب در چه موردی بود و چند صفحه بود کنار، اما خیلی توجهم نسبت به این موجود عظیم الجثه جلب شد. قدری در موردش تحقیق کردم. نتیجه برایم جالب بود: کرگدن هیچ وقت نمی‌تواند گردنش را بلند کرده، به آسمان نگاه کند. خیلی رفتم تو فکر. آسمان؟ سرم را بالا کردم. برای اولین بار بود که می‌دیدم در آسمان چقدر چیز هست. خورشید، ابر، افق. دلم برایش خیلی سوخت. اما بعد چند لحظه... چقدر بین من و کرگدن فاصله است؟... آسمان همیشه بوده و هست. دقت و دیدن من چیزی از آسمان کم نمی‌کند. اما اینکه من آسمان را بشناسم و ببینم؟ مطمئناً برای من تفاوت خواهد داشت.

هر کس در دل خودش آسمانی دارد؛ خواه ابری و خواه آفتابی و بعضی هم مثل من همیشه غبارآلود و گرفته... باید فکری به حال آسمان دلم کنم... دلم برای رنگین کمان دلم تنگ شده است. نسیم خنکی می‌وزد و آسمان مثل همیشه زیباست.





### ای معدن رحمت الهی

معدن رحمت الهی در وجود اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته و سکنی گزیده است بدین معنی که در هر جای این عالم هر رحمتی بخواهد به کسی برسد از در این خانه است و بس.

صفحه ۱۴



### أحد، نمایش ایمان مسلمانان

خالد بن ولید که در کمین فرصت بود، با سواران خود از تنگ احد به مسلمانان حمله کرد و از پشت بر قلب سپاه اسلام خنجر زد. بدین ترتیب، پیروزی مسلمین به شکست تبدیل شد. در این هنگام ...

صفحه ۱۷



### یعقوب، یوسف و برادران

در این نوشته برآنیم با توجه به روایات معصومین علیهم السلام برداشتی از یکی از این قصص قرآنی داشته باشیم تا انشاء الله بهره‌مندی مان از کتاب آسمانی بیشتر شده و موجبات جلب توجه امام عصر علیه السلام نیز نسبت به ما فراهم آید

صفحه ۲۲



# آسمانپناک زمین

آنان اهل زمین نیستند. آن‌ها نورهایی بودند در مدار عرش الهی و زمین تاریک بود و زمینیان سرگردان. تا آنکه خداوند بر ما ممت نهاد و آن‌ها میهمان زمینیان شدند تا اهل زمین از آنان ادب بندگی بیاموزند و با نورشان نورانی و پاک شوند. قرار بود زمینیان دست در دستشان سپارند و ایشان را سرپرست خود شمارند و گرمی دارند. قرار بود اما...

آنان اهل آسمانند. آنها «آسمانیان زمین» اند.







او را خدا برای خودش آفریده است تا این که هر سحرینشید برابرش

## نورافشانی خداوند

عبدالحسین سلمانی

اگر در این روزگار کسی به سلامتی از تاریکی خارج شده، نورانی گردد و به آن نور حرکت کند؛ آیا قدر این نورانیت را می داند و ارزشش را درک می کند؟!

به آن حقیقت باقی مانده و به سبب آن از هجمه طاعوت<sup>۴</sup> حفظ و حراست شده است؛ بله حقیقتی که کسی او را نمی شناسد و اصلاً خداوند او را پوشیده آفریده است و نامش را «پوشیده شده»<sup>۵</sup> قرار داده است.

آن زمانی که در ابتدای خلقت، یعنی عالم ملکوت، تمامی ملائکه در تاریکی حیران و سرگردان بودند، ناگهان به نورانیت نوری ملکوتی، از ظلمت و تاریکی رهایی یافتند. آنان چنان در عظمت آن نور متحیر و خیره شدند که به سجده افتادند و آن را تحمید و تقدیس کردند تا اینکه خداوند فرمودند: «ای ملائکه این

نور کنیز من فاطمه است...»<sup>۶</sup> حضرت صدیقه کبریا<sup>۷</sup> کنیز خود خداوندند و زمانی که قرار شد نور خداوند در عالم منتشر گردد خداوند مشکات (چراغدان) این نور را کنیز خود قرار دادند.<sup>۸</sup>

امامتی که شیعه امامیه به آن معتقد است، نورافشانی خداوند را همیشگی و مستدام می کند و همین است که این اعتقاد را مصون از خطا و اشتباه می کند. زیرا تا زمانی که نور، راه را از بیراهه جدا می کند و تاریکی را از عالم می گیرد، جایی برای لغزیدن باقی نمی ماند تا کسی به خطا رود و اشتباه کند. اما آن کسی که بخواهد در روشنایی روز چشم بسته حرکت کند و به «امام از جانب خدا» پشت کند، باید بداند که خودش، خودش را به تاریکی و بیراهه انداخته است و گرنه نور الهی روشن تر از آفتاب عالمتاب می باشد.

این مقدمه ای بود که ما را در فهم یکی از مهم ترین مباحث اعتقادی کمک می کند؛ اینک می گوئیم اگر امروز ما به هدایت «ولی الله» هدایت یافته ایم و به «نور خداوند» زندگی می کنیم به یمن وجود آن حقیقتی است که «ولی الله»

خداوند، نور آسمان ها و زمین است<sup>۱</sup> و بندگان مؤمنش را از ظلمت به سوی نور خارج می کند. قرآن کریم این نورانی کردن را با فعل مضارع و به صورت مستمر این گونه بیان می کند:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»<sup>۲</sup>

وجود مبارک امام صادق<sup>۳</sup> در مورد این آیه می فرمایند:

«خداوند به سبب ولایت امام عادل که از جانب خودش انتخاب می شود مؤمنین را از ظلمت گناه، به نور توبه خارج می کند.»<sup>۴</sup>

تدبیر در این آیه، مرتبه ای از مراتب مقام امامت الهی - که در این نظام آفرینش تنها کانال نورافشانی خداوند معرفی شده است - را هویدا می کند و این گونه دلیل زنده بودن اعتقاد شیعه امامیه در میان تمامی نحلّه های مرده بشری مشخص می شود.



### در محضر استاد

دکتر محمد علی انصاری

واژه امام یک لطافت‌هایی دارد، جدای از معنای اصطلاحی و شرعی آن، در لغت معانی زیبایی دارد:

یکی از معانی آن شاهراه و بزرگراه است. ما در قرآن می‌خوانیم:

«إِنَّهُمْ لِيَأْمُرُ مَبِينٌ»

«آن دو بر سر شاهراهی آشکار [وادلقری] هستند»

که وادلقری منطقه توریستی و سر راه خود اعراب آن زمان بوده است؛ خدا می‌فرماید بر سر راه شماس تونگرید و عبرت بگیرید...

از معانی دیگر کلمه امام، آن نسخه اولیه هر چیزی است اعم از کتاب و... در زمان خلیفه سوم نویسندگان قرآن، آن را با لهجه‌های مختلف نوشته بودند تمام نوشته‌ها را جمع کردند. قرآن بر اساس لهجه حجازی دقیقی نوشته شد و در محراب مسجدالنبی قرار داده شد و باقی متأسفانه سوزانده شد؛ به آن نسخه «مصحف الامام» گفته شد و در تاریخ ثبت است. همچنین به نسخه اولیه‌ای که هر نویسنده می‌نویسد نیز «مصحف الامام» می‌گویند.

معنای سوم که در لغت داریم «شاغول بنایی» است. طبق این معنا، امام آن چیزی است که باعث می‌شود بنا، راست بالا برود.

اما تطبیق این معانی با ائمه، بسیار زیباتر است؛ در زیارت جامعه می‌خوانیم:

«أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَالصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»

«شما راه استوار و راه بزرگ هستید»

و این معنا ناظر به معنای اول لغوی امام است و امام شاهراه عالم است. راهی روشن است. راهی نیست که نیاز به پرسیدن آدرس داشته باشد.

و اما تطبیق معنای دوم این است که این بزرگواران نسخه اصلی بشریت‌اند که خدا در مصحف وجود نوشته است. یعنی کتاب وجودی انسان، نسخه اصلیش کجاست؟ این افرادند. تمام اهداف خلقت در این ذوات مقدسه خلاصه می‌شود. طبق معنای سوم هم، عامل راستی ساختمان ایمان، امام است. او در مقابل اعوجاج دین می‌ایستند اگر کسی بدعتی ایجاد کرده است او مقابله می‌کند.

ظرف نور خداوند حضرت صدیقه علیها السلام هستند؛<sup>۱</sup> و انوار خداوند که اولیای خدایند از ایشان منتشر می‌شود و در دامن آن بانوی دوسرا حفظ و حراست می‌گردد.

به همین خاطر هم خانه آن بانو مورد هجومه واقع شد و به آتش کشیده شد؛ چرا که شیطان می‌دانست اگر بستر و چراغدان چراغ خدا، ویران و خراب گردد نور خدا خاموش می‌گردد و تاریکی بر همه جا حاکم می‌شود.

اگر حفظ و نگهداری آن بانو از نور خداوند نبود تمامی خلائق در تاریکی و ظلمت غوطه‌ور بودند و این که امروز امام زمان علیه السلام بر ما امامت و سروری می‌کنند و ما توفیق تشریف به ولایتشان را داریم همه را مرهون و مدیون آن زجاجه‌ای<sup>۲</sup> هستیم که از این وجود مبارک امام نگهداری فرموده‌اند.

#### پی‌نوشت:

۱. سوره نور، آیه ۳۵.
۲. سوره بقره، آیه ۲۵۷.
۳. کافی، ج ۱، ص ۳۷۵.
۴. که تمام همشان خاموش کردن نور خداوند بود.
۵. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۵: «... وَإِنَّمَا شَيْبَتُ فَاطِمَةَ لِأَنَّ الْخَلْقَ فَطَمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا».
۶. بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۶.
۷. سوره نور، ۲۵: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ...»
۸. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۰۳.
۹. همان (زجاجه): حفاظ شیشه‌ای یا حبایی که بر روی چراغدان قرار می‌گیرد و آن را از خطر خاموشی حفاظت می‌کند







ما به غیر تو نداریم تمنای دگر

## ای معدن رحمت الهی

معصومین معدن رحمت خداوند هستند. معدنی که کاستی و تغییر در آن راه ندارد

سلمان قنبری



۹۱۱۰۰۳



شاید به همین دلیل هم باشد که خداوند علت ارسال پیامبر اکرم ﷺ را رحمت می‌داند:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ<sup>۳</sup>

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم. چرا که اصلاً دین هم برای رحمت آمده است و ولایت و محبت اهل بیت ﷺ نیز برای نشان دادن رحمت الهیست تا جایی که وجود ایشان موجبات رفع عذاب و سختی از امت می‌شود. اما حیف و صد حیف که این امت قدر این حجج الهی را ندانستند. پیامبر اکرم ﷺ به اصحابش فرمود:

إِنَّ لَكُمْ فِي حَيَاتِي خَيْرًا وَ فِي مَمَاتِي خَيْرًا  
قَالَ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَا حَيَاتِكَ فَقَدْ  
عَلِمْنَا فَمَا لَنَا فِي وَفَاتِكَ فَقَالَ أَمَا فِي  
حَيَاتِي فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ وَ مَا كَانَ  
اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَأَمَا فِي مَمَاتِي  
فَتُعْرَضُ عَلَيَّ أَعْمَالُكُمْ فَأَسْتَغْفِرُ لَكُمْ.<sup>۴</sup>

قطعاً در حیات و ممات من خیر قرار داده شده است. اصحاب گفتند: خیر در حیات شما را می‌دانیم اما در ممات شما چگونه است؟ حضرت فرمودند: در زمان حیات من همان طور که خداوند می‌فرماید: «و من آن‌ها را عذاب نمی‌کنم در حالی که تو در بین آن‌ها باشی.» و اما در مماتم که اعمال شما بر من عرضه می‌شود و من بر اعمال شما طلب استغفار می‌کنم.

آری پیامبر اکرم ﷺ پیام آور رحمت است و «رحمة للعالمین» است آن هم در بین قومی که بیشترین اذیت و آزار را نسبت به ایشان و اهل بیت ایشان داشتند.

این نکته را بدانیم که این دنیا محدود است آن هم در همه جوانب آن، لذا بروز رحمت بی‌انتهای ائمه ﷺ را نیز ما در صحنه قیامت می‌توانیم ببینیم؛ چرا که این دنیا گنجایش این رحمت را ندارد. همان طوری که امیرالمؤمنین ﷺ فرمودند:

خداوند صد قسمت رحمت خود را آفرید که یک قسمت آن را در بین مخلوقات قرار داد که به آن مردم به هم رحم می‌کنند و مادر

**در این نوشتار قصد داریم تا فراز دیگری از زیارت جامعه کبیره را به عنایت ولی الله شرح دهیم تا از قطره دیگری از دریای فضائل اهل بیت ﷺ بهره مند شویم.**

«معدن» به محل «استقرار» گفته می‌شود؛ آنجائی که چیزی مستقر می‌شود که کمی و تغییر و نابودی در آن وجود ندارد و کنایه از فراوانی هر چیزی است. هرگاه از هر چیزی در جایی به وفور پیدا شود اصطلاحاً می‌گوئیم به معدن آن دست یافته‌ایم.

همچنین معدن هر چیزی به گونه‌ای است که هر چه ما به آن نزدیک‌تر شویم و بیشتر فرو برویم لایه‌های جدیدی از آن بدست می‌آوریم؛ همان طوری که هر چه بیشتر خود را در معرض نور و رحمت اهل بیت ﷺ خود را قرار دهیم بیشتر از دریای رحمتشان نیز بهره مند می‌شویم؛ شاید به همین دلیل باشد که انس با اهل بیت ﷺ هیچ گاه ملال آور نیست.

ف در زیارت امام رضا ﷺ عرضه می‌داریم:

اللَّهُمَّ إِلَيْكَ صَمَدْتُ مِنْ أَرْضِي وَ قَطَعْتُ  
الْبِلَادَ رَجَاءً رَحْمَتِكَ.<sup>۱</sup>

پروردگارا من از سرزمینم به سوی تو آهنگ نمودم و شهرها را به امید رحمت تو درنوردیدم.

این همه از خانه و دیارم دور شدم که چه؟ دنبال چه آمدم؟ به امید رحمت تو آمده‌ام. بدین معنی که معدن رحمت خداوند را در این جا یافته‌ام. وقتی دل ما حرم اهل بیت ﷺ شد، کانون رحمت خداوند می‌شود.

امام رضا ﷺ می‌فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مِائَةَ رَحْمَةٍ تَسْعُ وَ تَسْعُونَ  
رَحْمَةً عِنْدَهُ مَذْخُورَةٌ لِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ  
عِتْرَتِهِمَا وَ رَحْمَةٌ وَاحِدَةٌ مَبْسُوطَةٌ عَلَيَّ  
سَائِرِ الْمَوْجُودِينَ.<sup>۲</sup>

خداوند صد رحمت خلق کرده است که نود و نه قسمت آن را در نزد خود برای پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین و عترتشان ﷺ ذخیره کرده است و یک قسمت دیگر آن را بر همه موجودات ارزانی داشته است.

**معدن رحمت الهی در وجود اهل بیت ﷺ قرار گرفته و سکنی گزیده است بدین معنی که در هر جای این عالم هر رحمتی بخواهد به کسی برسد از در این خانه است و بس.**



به فرزندش مهربانی می‌کند و حتی حیوانات به فرزندان خود ترحم می‌کنند. اما هنگامی که روز قیامت می‌شود نود و نه قسمت دیگر آن بروز می‌کند تا جائی که امت پیامبر مورد رحمت قرار می‌گیرند و شفاعت می‌کنند هر آنکه را بخواهند. تا جائی که فردی نزد مؤمن می‌آید و می‌گوید من را شفاعت کن. مومن می‌گوید: به چه حقی؟ او می‌گوید روزی من ظرف آبی به تو دادم. پس او را شفاعت می‌کند و دیگری نیز می‌آید و همین تقاضا را می‌کند و می‌گوید تو روزی در سایه دیوار خانه من استراحت کردی پس او را نیز شفاعت می‌کند.<sup>۵</sup>

پس بدانیم که شیعیان فقط یک مصرف کننده از رحمت نیستند بلکه با اتصال به رحمت الهی خود نیز می‌توانند شفاعت کنند. سرنوشت دوستان اهل بیت و درجه و مقام آن‌ها در روز قیامت این‌گونه است حال چه رسد به جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام!

خوشا بر احوال کسانی که خود را در معرض رحمت آنان قرار می‌دهند؛ در نظر این افراد دادن و ندادن اهل بیت همه‌اش رحمت است چرا که خیر و صلاح خود را به ایشان واگذار کرده‌اند و دیگران را نیز به این دریای بیکران رحمت الهی دعوت می‌کنند چرا که خود شیرینی با ایشان بودن را چشیده‌اند.

کمی با خود بیاندیشیم که ما چه قدر توجه به

**پس بدانیم که شیعیان فقط یک مصرف کننده از رحمت نیستند بلکه با اتصال به رحمت الهی خود نیز می‌توانند شفاعت کنند.**

**کمی با خود بیاندیشیم که ما چه قدر توجه به عنایات ائمه و امام زمان علیهم‌السلام که رحمة للعالمین هستند داریم؟**

عنایات ائمه و امام زمان علیهم‌السلام که رحمة للعالمین هستند داریم؟ امامانی که ما چه به یادشان باشیم و قدرشان باشیم یا نباشیم به ما نظر لطف می‌کنند. همان طوری که امام رضا علیه‌السلام خطاب به موسی بن سیار فرمودند:

أَمَا عَلِمْتَ أَنَا مَعَاشِرَ الْأَيِّمَةِ تُعْرَضُ عَلَيْنَا  
أَعْمَالُ شِيعَتِنَا صَبَاحًا وَ مَسَاءً فَمَا كَانَ  
مِنَ التَّقْصِيرِ فِي أَعْمَالِهِمْ نَسَأْنَا اللَّهُ تَعَالَى  
الصَّفْحَ لِمَا حَبِهَ وَ مَا كَانَ مِنَ الْعُلُوِّ نَسَأْنَا  
اللَّهَ الشُّكْرَ لِمَا حَبِهَ.<sup>۶</sup>

آیا نمی‌دانی که اعمال شیعیان ما هر صبح و شام بر ما عرضه می‌شود، اگر کوتاهی در اعمالشان باشد از خداوند درخواست چشم‌پوشی می‌کنیم و اگر کار خوبی انجام داده باشد از خداوند برای او طلب پاداش می‌کنیم.

أَنَا وَ جَمِيعٌ مِّنْ فَوْقِ الثَّرَابِ  
فَدَاءُ ثَرَابٍ نَعْلُ أَبِي الثَّرَابِ

**پی‌نوشت:**

۱. کامل الزیارات، ص ۳۱۲.
۲. تأویل الآیات، ص ۸۱.
۳. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.
۴. کافی، ج ۸، ص ۲۵۴.
۵. بحار الانوار، ج ۸، ص ۴۴.
۶. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۴۱.

آن مقدار پولی را هم که داده بودی در بین فقرای شیعه مدینه تقسیم کردم.

آن فرد هم ممنون از امام صادق علیه‌السلام شدند و در وصیت خود برای فرزندانش نوشت که قبالة امام صادق علیه‌السلام را نیز با او دفن کنند. اهل او نیز بعد وفاتش تقاضای او را اجابت کردند. فردای وفاتش وقتی بر سر قبر او رفتند مشاهده کردند که آن قبالة بر روی قبر او قرار گرفته و در پایان آن به دست خط آن مرحوم نوشته شده بود:

وَقَى لِي وَ اللَّهُ جَعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بِهَ مَا قَالَ.

به خدا قسم جعفر بن محمد به آنچه گفته بودند وفا کردند.

یکی از شیعیان متمول در زمان امام صادق علیه‌السلام هر سال مشرف به مکه می‌شد و در بازگشت به منزل امام صادق علیه‌السلام آمده و مهمان حضرت می‌شد. در یک سفر ده هزار درهم به خدمت حضرت داد تا به صلاح دید خودش منزل را برای او در مدینه بخرند و به سفر حج رفت. در بازگشت هنگامی که به خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید از خانه خود جویا شد. حضرت در پاسخ، قبالة‌ای را به وی دادند که در آن نوشته شده بود: «جعفر بن محمد خانه‌ای در بهشت برای فلان بن فلان خریداری نمود که از یک طرف به خانه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و از طرف دیگر به خانه امیرالمومنین علیه‌السلام و از طرف دیگرش به خانه امام حسن علیه‌السلام و حد آخرش به خانه امام حسین علیه‌السلام می‌باشد.» سپس فرمودند:



## احد، نمایش ایمان مسلمانان

نگاهی به حقایق نهفته در جنگ احد از دریچه آیات قرآن

احسان‌اله اشتهاردیان

جنگ احد یکی از غزوه‌های مشهور رسول خدا ﷺ بود که در دامنه کوه احد، در ۴ کیلومتری شمال مدینه و در روز شنبه هفتم شوال سال سوم هجری، بین مشرکان قریش و سپاه اسلام رخ داد. قریش به تلافی شکست در جنگ بدر و خونخواهی کشتگان خود با سه هزار مرد جنگی، به قصد جنگ با مسلمانان راهی مدینه شدند و برای اینکه سربازان را در وقت جنگ بیشتر به انتقامجویی و دلآوری تحریک کنند گروهی از زنان را نیز همراه برداشتند تا به خاطر دفاع از آنها هم که شده در میدان جنگ بیشتر پایداری کنند.

پیامبر که از حرکت قریش اطلاع یافته بودند، پس از مشورت با یاران خود آماده جنگ شدند. برای مقابله با آن‌ها و تدبیر کار، پیغمبر ﷺ دستور دادند مردم مدینه در مسجد اجتماع کنند و آراء و پیشنهادهای خود را بیان کنند. خود آن حضرت و جمعی از بزرگان و سالمندان طرفدار ماندن در شهر و قلعه داری بودند اما گروهی دیگر که عموماً از مهاجرین بودند، به خارج شدن از شهر و جنگ در میدان باز اصرار و پافشاری داشتند. سرانجام هم نظریه این دسته غالب گردید و رسول خدا ﷺ نیز به خانه آمده و زره جنگ به تن کرده و به همراه هزار نفر از مسلمانان از مدینه بیرون شدند. به نقلی در ابتدای راه و یا به نقلی در میان راه «عبدالله بن اُبَی» که به اعتقاد اهل سنت سرکرده منافقان مدینه بوده، با سیصد تن از یاران خود از صف مسلمانان خارج شده و به مدینه بازگشتند. «لذا رسول خدا با هفتصد تن از جنگجویان مسلمان که به ظاهر منافقی دیگر در بین آن‌ها نیست، شامگاه به احد رسیدند.»

سوره آل عمران از آیه ۱۲۱ درباره وقایع جنگ احد نازل شده است. با بررسی چند آیه قبل تر فضای آن سال‌ها و دیدگاه مسلمانان نسبت به پیامبر و دین اسلام معلوم شود.



لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۲۸)

افراد باایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند؛ و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد، مگر اینکه از آن‌ها بپرهیزید. خداوند شما را از (نافرمانی) خود، برحذر می‌دارد، و بازگشت (شما) به سوی خداست.

قُلْ إِنْ تَحْفَوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۹)

بگو: «اگر آنچه را در سینه‌های شماست، پنهان دارید یا آشکار کنید، خداوند آن را می‌داند؛ و (نیز) از آنچه در آسمان‌ها و زمین است، آگاه می‌باشد؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست.

در آیه ۲۸ خداوند خطاب به مؤمنان می‌فرماید که کافران را دوست و سرپرست خود نگیرند و در ادامه در آیه ۲۹ می‌فرماید که اگر آن‌چه را در سینه‌های خود دارید، پنهان کنید یا آشکار کنید، خداوند از آن مطلع است. این آیات نشان از درجه ایمان مسلمانان است که هنوز کفار را اولیا خویش می‌دانند و این را به صورت رازی در سینه‌های خود پنهان کرده‌اند. همانطور که مشخص است این آیات بیشتر از آنکه به افراد ضعیف‌الایمان اشاره کند معرف اوصاف منافقین است.

در ادامه در آیات ۳۱ و ۳۲ خداوند به مسلمانان درباره پیروی از پیامبر اکرم ﷺ تذکر می‌دهد!

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۱)

بگو: «اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید؛ تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده مهربان است.»

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۳۲)

بگو: «از خدا و فرستاده (او)، اطاعت کنید! و اگر سرپیچی کنید، خداوند کافران را دوست

نمی‌دارد.»

خطاب این‌گونه آیات آن‌هم ۱۵ سال پس از بعثت نشان دهنده میزان و درجه ارزش پیامبر در نزد این به اصطلاح مسلمانان است که خداوند هنوز باید امر به اطاعت از خویشستن و رسولش را برای آنان بازگو کند. در شرایطی که هنوز کار دشوار نیست این مسلمانان تمایل به سمت کفار دارند چه رسد به شرایط جنگ که قطعاً این ایمان عاریتی خود را نشان خواهد داد.

از آیه ۱۲۱ جریان‌ات جنگ شروع می‌شود. در این آیه خداوند دستور مهیا شدن برای جنگ را صادر می‌کند:

وَإِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۲۱)

(ای پیامبر) به یاد آر آنگاه که بامدادان از اهل خود به جهت صف آرایی مؤمنان برای جنگ بیرون شدی و خداوند شنوا و داناست.

همان‌طور که از ظاهر آیه پیداست، پیامبر صبح از مدینه خارج شدند و در زمان کوتاهی شروع به تشکیل آرایش نظامی در مقابل مشرکان نمودند. اما قرآن می‌فرماید پیامبر تنها مؤمنان را صف بندی می‌نمود نه همه کسانی که با ایشان از مدینه بیرون رفته بودند. بیان خداوند در قرآن چنین است: «تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ» یعنی منافقانی که با پیامبر از مدینه خارج شده بودند حاضر به شرکت در صف آرایی جنگی نبودند چرا که خداوند صف آرایی را به مؤمنان نسبت می‌دهد.

لذا معلوم می‌شود عده‌ای که منافق بودند و برای اجرای طرح توطئه‌ای همراه پیامبر از مدینه خارج شده بودند از ابتدا شیطنت خود را شروع کرده و حاضر به قرار گرفتن در صف آرایی نظامی نبودند. دقت شود همانطور که ذکر شد منافقانی که تقریباً نفاقشان آشکار بود مانند عبدالله ابن ابی‌سبصد نفر به مدینه برگشته بودند. لذا این منافقان را باید در مسلمانان به ظاهر مؤمن یافت. البته علاوه بر این منافقان، تعدادی از مؤمنان نیز تحت تأثیر القائنات شیطانی منافقان قرار گرفته و آن‌ها نیز (به دلیل آگاهی از یک توطئه) حاضر به قرار گرفتن در صف بندی نظامی نمی‌شدند قرآن در ادامه این

## ۱

### تمایل به کفار

پس از گذشت ۱۵ سال از ابتدای بعثت هنوز عده‌ای از مسلمانان تمایل به کفار داشتند. این مسلمانان منافی در زمان جنگ برای مؤمنان بسیار خطرناک بودند.

## ۲

### کارشکنی از همان ابتدا

منافقانی که با پیامبر از مدینه خارج شدند از همان ابتدا توطئه خود را آغاز نمودند. آنان حاضر به شرکت در صف آرایی نظامی نبودند.

## ۳

### توطئه‌ای در راه است

اگرچه سپاه اسلام به جهت جنگ از مدینه خارج شد، اما منافقان معتقد بودند جنگی در کار نیست. گویا آنان می‌خواستند قبل از وقوع جنگ دست به توطئه‌ای بزنند.

تنها بماند و در نتیجه یا مجبور به فرار می‌شود و در صورت فرار نیز در وسط بیابان آواره خواهد شد و یا به دست مشرکان اسیر می‌گردد و یا مقاومت خواهد کرد تا به دست مشرکان کشته شود.

اما عوامل اصلی توطئه چه کسانی بودند؟ از مجموع مطالبی که در سیره آمده چنین استفاده می‌شود که: سران اصلی توطئه منافقان مهاجر بودند زیرا نظریه خروج از شهر از جانب مهاجران ارائه شد و انصار مایل بودند پیامبر در شهر بماند و حالت تدافعی بگیرد و نیز کسانی که با پیامبر بیرون رفتند تا توطئه را عملی کنند و آن را رهبری نمایند از مهاجران بودند و منافقان انصار (عبدالله بن ابی و یارانش) اصلاً پیامبر را همراهی نکردند.

از طرفی توطئه همکاری با مشرکان قریش و تنها گذاشتن پیامبر در مواجهه با آن‌ها بود و کسانی که با قریش در ارتباط بودند همان‌هایی بودند که از ابتدا به دایره مسلمانان تحمیل شده بودند تا برای ایشان جاسوسی بکنند و انصار هیچ ارتباطی با مشرکان قریش نداشتند.

در چنین فضایی که مملو از تأثیر القائنات منافقان مبنی بر عدم وقوع جنگ است، خداوند نیز به مؤمنان گوشزد می‌کند که ولی و سرپرست شما خداست چرا تحت تأثیر القائنات منافقان قرار می‌گیرید و توکل مؤمنان فقط بر خداست. سپس خداوند نصرت خویش در جنگ بدر را یادآور شده، خطاب به مؤمنان می‌فرماید:

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ  
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲۳)

«و خداوند شما را در جنگ بدر یاری کرد (و بر دشمن غلبه داد) در حالی که شما (از هر جهت در مقابل دشمن) ضعیف بودید. پس از خدا پرهیز کنید، شاید که شکرگزار باشید»  
در جنگ بدر مشرکان قدرت زیادی داشتند و در مقابل مسلمانان دارای نقاط ضعف فراوانی بودند اما خداوند مسلمانان را نصرت داد.

در آیه بعد خداوند خطاب به پیامبر می‌فرماید:

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَكُمْ  
رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ (۱۲۴)

«آنگاه که به مؤمنان گفתי آیا خداوند به شما

#### ۴

### ماجرای توطئه

مشرکان می‌توانستند به مدینه حمله کنند اما اینکار را نکردند تا همدستانشان (منافقان) پیامبر را از مدینه بیرون بیاورند و در مواجهه با قریش از اطراف ایشان پراکنده شده او را تنها بگذارند تا مشرکان کار را یکسره نمایند.

#### ۵

### دعوت الهی

خداوند یاری خود را در جنگ بدر به یاد مسلمانان می‌آورد بلکه آنان تحت تأثیر القائنات منافقان قرار نگیرند.

#### ۶

### سنجش ایمان

این مواضع الهی اگر در ابتدای بعثت بود، شاید عادی به نظر می‌رسید؛ اما در سال ۱۶ بعثت، آن هم در مدینه آیا اینگونه موعظه کردن مسلمانان توسط خداوند طبیعی است؟ این امر بیانگر واقعیت جدیدی است که مؤمنان به آن مبتلا شده‌اند.

موضوع را چنین بیان می‌فرماید:

إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ  
وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۲۲)

هنگامی که دو گروه از شما (مؤمنان) سستی نمودند (در اجرای امر و شرکت در صف آرایی جنگی) و خدا سرپرست آن دو گروه بود و فقط بر خداست توکل مؤمنان.

علت این سستی و عدم شرکت در صف بندی چیست؟ چرا مؤمنان که برای جنگ در رکاب رسول الله ﷺ با مشرکان از مدینه خارج شده بودند اکنون حاضر نیستند در جای خود قرار گیرند؟

همانطور که ذکر شد، هنگام خروج پیامبر طبق شواهد تاریخی وقوع جنگ حتمی و صددرصد بوده است با این حال عده‌ای از مسلمانان می‌گویند جنگی در کار نیست اگر ما می‌دانستیم که جنگ خواهد شد همراه شما می‌آمدیم و به شما کمک می‌کردیم. بعد هم به صراحت قرآن در هنگام آرایش جنگی کارشکنی می‌کنند.

تنها دلیلی که می‌توان بر این عملکرد ذکر کرد، در کار بودن توطئه‌ای مبنی بر عدم وقوع جنگ می‌باشد یعنی عده‌ای نقشه‌ای طرح کنند تا بدون وقوع جنگ به هدف دلخواه خود برسند و الا معنی ندارد در حالی که مشرکان با سه هزار نیرو و با تشکیلات جنگی در نزدیکی مسلمانان اردو زده‌اند، مسلمانان ادعا بکنند که ما می‌دانیم جنگی رخ نمی‌دهد. در سیره آمده است که لشکر مشرکان روز چهارشنبه صبح در یک فرسخی مدینه اردو زدند (یعنی تا مدینه ۲ ساعت راه داشتند) و تا شنبه منتظر ماندند که پیامبر از مدینه خارج شود این قسمت از تاریخ (منهای تمام شواهد قرآنی) دلیلی است قطعی بر تبانی مشرکان با منافقان. زیرا مشرکان می‌توانستند به مدینه حمله کنند اما اینکار را نکردند تا همدستانشان (منافقان) پیامبر را از مدینه بیرون بیاورند و در مواجهه با قریش از اطراف ایشان پراکنده شده او را تنها بگذارند تا مشرکان کار را یکسره نمایند.

لذا در جنگ اُخذ توطئه منافقان این بود که پیامبر را از شهر خارج کنند و در مواجهه با دشمن از اطراف ایشان پراکنده شوند تا ایشان در وسط معرکه جنگ



کمک نفرمود که سه هزار فرشته به یاری شما فرستاد»

با توجه به این فرمایش خداوند معلوم است که پیامبر اکرم ﷺ مضمون این آیات را قبل از جنگ احد به مسلمانان فرموده بودند. اما مسلمانان به قدری ساده لوح بودند که فکر می‌کردند تعداد ملائکی که خداوند به یاری مؤمنان می‌فرستد باید بیش از تعداد دشمنان باشد و اگر در بدر که مشرکان هزار نفر بودند سه هزار ملک به یاری مؤمنان آمد لذا در جنگ احد که تعداد مشرکان سه هزار نفر بود خداوند می‌فرماید:

**بَلَىٰ إِنَّ تَضَيَّرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فُورِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (۱۲۵)**

«بلی اگر شما صبر و ایستادگی داشته باشید و تقوی پیشه کنید چنانچه کافران بر سر شما (شتابان و خشمگین) بیایند خداوند پنج هزار فرشته نشانه دار به مدد شما می‌فرستد»

در چند آیه بعد نیز خداوند با تندی و انذار با مسلمانان سخن می‌گوید و مجدداً تذکر به اطاعت از پیامبر را می‌دهد:

**وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۳۲)**  
«از خدا و رسولش اطاعت کنید باشد که مشمول رحمت و لطف الهی شوید»

در این آیات جای تأمل هست، علت اینکه خداوند در این موقعیت (سال سوم هجرت و جنگ احد) این بیانات را می‌فرماید چیست؟ به بیان دیگر اگر خداوند در مقام موعظه افراد تازه مسلمان باشد و این بیانات را بفرماید که در این صورت این فرمایشات طبیعی است اما شانزده سال پس از بعثت خاتم الانبیاء ﷺ آن هم در مدینه (مرکز اسلام) مؤمنان را مخاطب این مواعظ قرار می‌دهد. این امر بیانگر واقعیت جدیدی است که مؤمنان به آن مبتلا شده‌اند و این موضوع با شأن ایمانی آن‌ها سازگار نیست. به عنوان مثال فرض کنید معلمی در یک دبستان، شاگردان خود را موعظه می‌کند و مطالبی را به آن‌ها تذکر می‌دهد این یک امر طبیعی است، اما اگر معلم دبیرستان یکسری مطالب تکراری به عنوان نصیحت به شاگردان

گوشزد می‌کند، بیانگر این واقعیت است که حادثه جدیدی رخ داده و دانش آموزان دبیرستانی مرتکب اشتباه فاحشی شده‌اند.

فردای شامگاهی که پیامبر با لشکر مسلمانان به احد رسیدند، جنگ تن به تن آغاز شد. با شروع جنگ پرچم داران یکی یکی کشته شدند تا آخرین فرد آن‌ها نیز از پا درآمد و مشرکین فرار کردند و در نهایت با یورش همگانی مسلمانان، قریش شکست خورد. پس از این پیروزی اولیه، هنگامی که مسلمین به جمع‌آوری غنائم مشغول بودند، محافظان و تیراندازانی که حفاظت تنگه مهم و سوق الجیشی اُحُد را بر عهده داشتند، علی‌رغم تاکید شدید پیامبر به حفظ محل نگهداری خود، به دنبال سهم خود از غنائم، مقرر خویش را ترک کردند. این جریان بیانگر قوت ایمان مسلمانان می‌باشد! زیرا آن‌ها باور نداشتند که پیامبر غنائم را عادلانه تقسیم کند و به همین جهت برای از دست ندادن غنائم از دستور پیامبر سرپیچی نمودند در جنگ بدر نیز در مورد تقسیم غنائم این مشکل وجود داشت و پیامبر در آنجا فرمود غنائم بین همه تقسیم خواهد شد با این حال آن‌ها ایمان به عدالت پیامبر نداشتند.

خالد بن ولید که در کمین همین فرصت بود با سواران خود از تنگه احد به مسلمانان حمله کرد و از پشت، بر قلب سپاه اسلام خنجر زد. به این ترتیب، پیروزی مسلمین به شکست تبدیل شد. در این نبرد، دندان رسول خدا شکست، ۷۴ تن از مسلمانان، از جمله حمزه سید الشهداء، به شهادت رسیدند و بسیاری نیز مجروح شدند.

از آیه ۱۴۳ به بعد خداوند به ذکر وقایع جنگ بر می‌گردد و عملکرد مؤمنان را در احد بیان کرده ایشان را به خاطر عملکردشان سرزنش می‌نماید و در ضمن نکاتی را به آن‌ها گوشزد می‌نماید.

**وَلَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِن قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۱۴۳)**

«شما با شوق آرزوی مرگ می‌کردید قبل از اینکه به میدان بیایید، پس هنگامی که مرگ را با چشم دیدید (از ترس) فقط نظاره گر بودید»

## ۷

### اجرای توطئه

خالد بن ولید که در کمین فرصت بود، با سواران خود از تنگ احد به مسلمانان حمله کرد و از پشت بر قلب سپاه اسلام خنجر زد. بدین ترتیب، پیروزی مسلمین به شکست تبدیل شد. در این هنگام منافقین نقشه خود را با همراهی عده‌ای سست ایمان عملی کردند. آنان پیامبر را تنها گذاشته و هر کدام به سمتی فرار کردند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا  
يَزِدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ  
(۱۴۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از کسانی که کافر شده‌اند اطاعت کنید، شما را به گذشته‌هایتان بازمی‌گردانند؛ و سرانجام، زیانکار خواهید شد  
بَلِ اللَّهِ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (۱۵۰)  
بلکه ولی و سرپرست شما، خداست؛ و او بهترین یاوران است.

در آیه ۱۵۳ خداوند جریان فرار مسلمانان را نقل می‌کند که از کوه بالا می‌رفتند و به هیچ‌کس حتی به رسول اکرم ﷺ که آنان را صدا می‌زد، توجه نداشتند و اصلا اهمیتی قائل نبودند.

إِذْ تَضَعُدُونَ وَلَا تُلَاقُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ  
يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ عَمَّا بِهِ غَمٌّ لَكُمْ  
تَخَزَّنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَ اللَّهُ  
خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۵۳)

هنگامی را که از کوه بالا می‌رفتید؛ و به کسی نگاه نمی‌کردید، و پیامبر از پشت سر، شما را صدا می‌زد. سپس اندوه‌ها را یکی پس از دیگری به شما جزا داد؛ این به خاطر آن بود که دیگر برای از دست رفتن (غنایم جنگی) غمگین نشوید، و نه به خاطر مصیبت‌هایی که بر شما وارد می‌گردد. و خداوند از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

آیات دیگر نیز نکاتی را برای ما آشکار می‌کنند که تفصیل بیشتر آن در این مقال نمی‌گنجد. در نهایت باید بگوییم بررسی آیات جنگ احد نمایش شدت بی‌ایمانی و کم‌ایمانی اکثر مسلمانان صدر اسلام به خدا و پیامبر است. در واقع این آیات سند بی‌ابرویی افراد به ظاهر مسلمانی است که چه در شرایط آسان و چه در شرایط سخت گوش به فرمان پیامبر خدا نبودند و نشانگر جو شدید نفاق و ضعف ایمان در مسلمانان صدر اسلام است.

منافقان که در مرحله اول از توطئه خود و بیرون بردن پیامبر از شهر موفق شده بودند، مرحله دوم آن (فرار از جنگ و تنها گذاشتن پیامبر در وسط معرکه جنگ) را نیز با همراهی عده‌ای سست ایمان به خوبی عملی کردند. لذا خداوند خطاب به آن‌ها می‌فرماید شما که قبل از جنگ شعارهای شهادت طلبانه می‌دادید چرا اکنون که مرگ را به خوبی احساس می‌کنید فرار کرده و از دور نظاره گر شده‌اید. البته آن چیز که در تمام تواریخ از شیعه و سنی نقل شده این است که هنگامی که جنگ مغلوبه شد، مسلمانان پیامبر را رها کرده و پا به فرار گذاشتند در آن زمان تنها امیرالمؤمنین علیه السلام پشتیبان پیامبر صلی الله علیه و آله ماندند و در رکاب ایشان شمشیر زدند تا از جان مبارک حضرت محافظت کند در این شرایط بود که آن عبارت را جبرئیل فرمود که «لافتی الاعلی لاشیف الا ذوالفقار».

در ادامه نیز خداوند پرده از واقعیت دیگری برداشته مؤمنان را به عواقب آن هشدار می‌دهد.

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ  
أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ  
وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا  
وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴)

«نیست محمد رسولی مگر اینکه قبل از او رسولانی بوده‌اند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به عقب (دین قبلی خود) برمی‌گردید و اگر کسی به شرک قبلی خود بازگردد هیچ زبانی به خدا نمی‌رسد و خداوند شکرگزاران را پاداش خواهد داد»

استفهام انکاری آیه کاملاً تأیید این مطلب را می‌کند که اگر پیامبر کشته شود، یا بمیرد قطعاً شما به همان دوران جاهلیت خود برمی‌گردید. این واقعیت نشان دهنده عمق نفوذ ایمان به خدا در جان‌های مسلمانان صدر اسلام است که اگر این اتفاق ناگوار افتد اینان بر عقیده حق خود پایمردی نمی‌کنند. البته خداوند در آیات ۱۴۹ و ۱۵۰ نیز دوباره بر این امر اشاره می‌کند که سراغ کافران نروید و از آن‌ها پیروی نکنید، در حالیکه خدا بهترین یاور شماست.



### جان‌کلام

آنچه ذکر شد نشان دهنده عمق نفوذ ایمان به خدا در جان‌های مسلمانان صدر اسلام است که اگر این توطئه ناگوار اتفاق می‌افتاد اینان بر عقیده حق خود پایمردی نمی‌کنند.



موعود روزگاران یا موجود روزگاران؟

## یعقوب، یوسف و برادران

سلمان قنبری

براساس روایات بسیاری، بیان قصه‌ها در قرآن صرفاً برای گفتگو پیرامون وقایع تاریخی نبوده بلکه هدفی والا تر در آن‌ها نهفته است که فهم آن میسر نمی‌شود مگر به کمک مَبینین و مفسرین قرآن که همان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام ایشان هستند. هم چنین روایات بسیاری وجود دارد که اکثریت وقایع رخ داده در زمان پیامبران گذشته، به نوعی درامت آخر الزمان و امت اسلام نیز رخ خواهد داد تا جایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حتی رفتن سوسماری به سوراخی در قوم بنی اسرائیل را نیز دارای معادلی درامت خود دانستند.

در این نوشته برآنیم با توجه به روایات معصومین علیهم السلام برداشتی از یکی از این قصص قرآنی داشته باشیم تا انشاء الله بهره‌مندی‌مان از کتاب آسمانی بیشتر شده و موجبات جلب توجه امام عصر علیه السلام نیز نسبت به ما فراهم آید.

یعقوب علیه السلام توصیه‌ای به آنان می‌کند که در این سفر که برای بار دوم به دنبال آذوقه می‌روند جناب یوسف را «حس» کنند! این کلام از قرآن بسیار قابل تأمل است. قرآن کریم می‌فرماید که یعقوب به فرزنداناش می‌گوید یوسف را «حس» کنید، در حالی که می‌بایست بر طبق کلام عرف بگوید یوسف را «جستجو» کنید!

ادْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أُخِيهِ وَ لَا تَيَاسَسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَبْئِشُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ.

بروید پس یوسف و برادرش را حس کنید و از روح خدا مایوس نشوید چرا که جز کافران کسی از روح خدا مایوس نمی‌شود.

چرا که او هست و این شما هستید که او را نمی‌بینید و یا ارتباطی با او برقرار نمی‌کنید و به طلب خیر به نزد او هیچ گاه نرفته بودید که اگر خود را خالص کنید و از سر صدق و صفا به نزد او بروید شما هم بهره‌مند از عنایات او می‌شوید. همچنین «جستجو» در مورد کسی به

جناب یوسف را به گمان خود از زندگی خود دور کردند؛ حسادتی که در طول تاریخ در مورد اکثریت حجج الهی واقع شد و بیشترین بروز بیرونی آن در مورد ائمه علیهم السلام بوده است زیرا کمال همه حجج الهی در وجود ایشان جمع شده است.

در این جدایی، برادران ایشان به غفلت رفتند و تنها یک نفر در این قوم بود که هیچ روزی را به شب نرساند مگر این که در فراق یوسف گریست و یک لحظه هم یاد او را فراموش نمی‌کرد و زندگی بی‌یاد یوسف را برای خود متصور هم نمی‌شد تا جایی که بر طبق آیه قرآن بر اثر گریه‌های شدید در فراق عزیزش چشمانش به سفیدی گرایید و بینایی خود را از دست داد.

اما گذر زمان بار دیگر برادران یوسف را محتاج او ساخت در حالی که آنان گرفتار حنیض ذلت شدند تا جایی که می‌بایست کاسه‌های گدایی خود را به درگاه عزیز مصر که همان برادر مورد جفا قرار گرفته‌شان بود ببرند. برای شروع سفر از کنعان به مصر، جناب

یکی از این قصه‌های قرآنی، روایت زندگی حضرت یوسف علیه السلام می‌باشد که در بین داستان همه انبیاء علیهم السلام بنا به گواهی قرآن از بهترین قصص است. واقعه جدایی حضرت یعقوب علیه السلام از ایشان و یا بهتر است بگوئیم جدایی حضرت یوسف علیه السلام از جناب یعقوب علیه السلام -چرا که جناب یعقوب در فراق ایشان بی‌تابی می‌نمودند- مهم‌ترین مطلب در طول زندگی ایشان بوده است که در کنار آن، بررسی برخورد برادران جناب یوسف علیه السلام با او نیز خالی از لطف نخواهد بود.

با نگاهی به این داستان به دنبال این مطلب هستیم که حقیقتاً آیا ما نیز در دوران غیبت امام عصر علیه السلام، یعقوب‌وار به دنبال ایشان بوده‌ایم و در تمام مراحل زندگی خود با باور حضور حجت الهی زندگی را طی می‌کنیم یا خدای نکرده در غفلتی همچون برادران یوسف فرو رفته‌ایم و هم چون آنان امام خود را به چاه غیبت برده و زندگی بدون او را تجربه می‌کنیم؟

برادران حضرت یوسف از روی حسادت



خود ببریم و حتی کاسه گدای خود را هم از ایشان طلب کنیم که به رحمت و عنایت خود آن را پر نمایند.

اما در شرح حال خود در دوران غیبت کمی بیاندیشیم که ما چقدر به عنوان یک «منتظر» هم چون انتظار جناب «یعقوب» برای فرزندش یوسف در مورد امام زمان خود بوده‌ایم؟

جناب یعقوب در زمان دوری یوسف به هر بهانه‌ای به یاد یوسفش می‌افتاد و دیگران را متذکر وجود او و زنده بودن او می‌کرد و به هر بهانه و اتفاقی یادی از یوسف خود می‌نمود تا جایی که به هنگام نزدیک شدن کاروانی که پیراهن یوسف را برایش می‌آورد، ایشان احساس آمدن یوسف را داشتند و این در حالی بود که قومش او را در گمراهی می‌دانستند.

إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تَفْنَدُونَ قَالُوا  
تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ

«اگر مرا به کم‌خردی نسبت ندهید، بوی یوسف را می‌شنوم.» گفتند: «به خدا سوگند که تو سخت در گمراهی دیرین خود هستی.»

تنها پاسخ جناب یعقوب به قومش این بود:

إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

من از جانب خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید؟

آری حضرت یعقوب از طرف خدایش مطلبی را می‌دانست که قومش نسبت به آن ناآگاه بودند و این اطمینان او از حیات یوسف، او را در سال‌های دوریش از وی، به امید نگاه داشت.

منتظران نیز هم چون جناب یعقوب در پاسخ افرادی که منکر خورشید عالم تاب امام عصر<sup>علیه السلام</sup> می‌شوند این را می‌گویند که حلاوت و شیرینی وجود امام را طوری حس کرده‌ایم که نمی‌توانیم منکر وجود او باشیم و این نیست مگر عنایتی از جانب خداوند و امام عصر نسبت به منتظران حقیقی ظهور آن امام همام.

انشاء الله ما نیز در دوران خاکستری و نکبت‌بار غیبت، هم چون برادران جناب یوسف نباشیم بلکه «یعقوب‌وار» منتظر یوسف فاطمه باشیم.

أَنَا وَجَمِيعٍ مِّنْ فَوْقِ الثَّرَابِ  
فَدَاءُ ثَرَابٍ نَعَلِ ابْنِ الثَّرَابِ

ما در دوران زندگی خود حضور امام زمان<sup>علیه السلام</sup> خود را در زندگی شخصیمان کمتر می‌کنیم و بعد به دنبال ایشان می‌گردیم و احساسمان هم این است که ما هستیم و ایشان از ما دور افتاده است؛ در حالی که حجت خدا یک لحظه هم عنایت خود را نسبت به ما دریغ نمی‌دارد.



منتظران نیز هم چون جناب یعقوب در پاسخ افرادی که منکر خورشید عالم تاب امام عصر<sup>علیه السلام</sup> می‌شوند این را می‌گویند که حلاوت و شیرینی وجود امام را طوری حس کرده‌ایم که نمی‌توانیم منکر وجود او باشیم.

کار می‌رود که گم شده باشد در حالی که جناب یوسف گم نشده بود و این برادران او بودند که از سر «حسادت» او را گم کرده بودند و نمی‌خواستند هم او را پیدا کنند. همان طوری که ما در دوران زندگی خود حضور امام زمان<sup>علیه السلام</sup> خود را در زندگی شخصیمان کمتر می‌کنیم و بعد به دنبال ایشان می‌گردیم و احساسمان هم این است که ما هستیم و ایشان از ما دور افتاده است؛ در حالی که حجت خدا یک لحظه هم عنایت خود را نسبت به ما دریغ نمی‌دارد که اگر چنین بود می‌شد آن چه نباید می‌شد!

برادران یوسف به توصیه پدر این بار این گونه نزد عزیز مصر آمدند:

يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الصُّرُورُ جِنَّا  
بِمِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ  
عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ جَزِيءٌ مُّتَصَدِّقِينَ.

«ای عزیز، به ما و خانواده ما آسیب رسیده است و سرمایه‌ای ناچیز آورده‌ایم. بنابراین پیمان ما را تمام بده و بر ما تصدق کن که خدا صدقه‌دهندگان را پاداش می‌دهد.»

البته برادران او فکر می‌کردند که جناب یوسف نیز به اخلاق خودشان پاسخ آن‌ها را خواهد داد و ایشان را معاقب خواهد نمود. آنان نمی‌دانستند که حجت خدا هیچ کس را از دریای رحمتش محروم نمی‌کند. اما جناب یوسف به آن‌ها می‌گوید:

قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْنَا يَوْمَ يَعْقُرُ اللَّهُ كُفْمَ وَهُوَ  
أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.

[یوسف] گفت: «امروز بر شما سرزنی نیست. خدا شما را می‌آمرد و او مهربانترین مهربانان است.»

آری ما نیز در جایگاه برادران یوسف قرار نگیریم که دریای رحمت امام زمان خویش را شناسیم امامی که رحمتش برای همه است چرا که «رحمة للعالمین» است و از خاندان گرم و هم چون اجدادش توبه همه را با روی باز می‌پذیرد همان طوری که توبه جناب «حُرّ» پذیرفته شد. رحمت یوسف کجا و معدن رحمت امام زمان<sup>علیه السلام</sup> که عالمیان ریزه‌خوار اویند؟! پس کاسه‌های گدایی خود را به درگاه امام مهربان



سورة الاحقاف

١٠

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
اِنَّ اَحْقٰفَ الْجِبَالِ  
كَالْحِجَابِ  
وَالْجِبَالُ كَالسَّيْرِ  
الْبَیِّنِ

وَالسَّيْرِ الْبَیِّنِ  
وَالسَّيْرِ الْبَیِّنِ  
وَالسَّيْرِ الْبَیِّنِ

١١

١٢  
١٣  
١٤  
١٥  
١٦  
١٧  
١٨  
١٩  
٢٠  
٢١  
٢٢  
٢٣  
٢٤  
٢٥  
٢٦  
٢٧  
٢٨  
٢٩  
٣٠  
٣١  
٣٢  
٣٣  
٣٤  
٣٥  
٣٦  
٣٧  
٣٨  
٣٩  
٤٠  
٤١  
٤٢  
٤٣  
٤٤  
٤٥  
٤٦  
٤٧  
٤٨  
٤٩  
٥٠  
٥١  
٥٢  
٥٣  
٥٤  
٥٥  
٥٦  
٥٧  
٥٨  
٥٩  
٦٠  
٦١  
٦٢  
٦٣  
٦٤  
٦٥  
٦٦  
٦٧  
٦٨  
٦٩  
٧٠  
٧١  
٧٢  
٧٣  
٧٤  
٧٥  
٧٦  
٧٧  
٧٨  
٧٩  
٨٠  
٨١  
٨٢  
٨٣  
٨٤  
٨٥  
٨٦  
٨٧  
٨٨  
٨٩  
٩٠  
٩١  
٩٢  
٩٣  
٩٤  
٩٥  
٩٦  
٩٧  
٩٨  
٩٩  
١٠٠

### پرواز به شهر آرزوها

همه ما ممکن است آرزوهای بزرگ و کوچکی در زندگی مان داشته باشیم. آرزومندی به خودی خود، ناپسند و مذموم نیست و از جهاتی برای ادامه زندگی ما لازم است....



صفحه ۳۸

### افتاده باش تا بلندت کنند!

روایت داریم که خدا میگه من بزرگی و رفعت رو در تواضع قرار دادیم ولی مردم در کبر به دنبال اون هستند. تکبر میکنه که در میان مردم بالا بشه، آقا بشه اما اینجوری نیست. تواضع کنی بالا میری، تکبر داشته باشی زمین می خوری!



صفحه ۴۲

### وظیفه من چیه؟!

یه کم به دور خیره شدم. بعد مستقیم تو چشماش نگاه کردم. دهنم رو باز کردم و با مکث کوتاهی گفتم: «خُب معلومه، جنگ! ایوم پیوستن به انقلابیون وال استریت وظیفه عینیه!»



صفحه ۴۶

# رو به آسمان

شیعه؛ یعنی عقل و عشق باهم،

شیعه؛ یعنی آرامش، انسانیت، سربلندی و سرفرازی.

شیعه؛ یعنی، يك انسان متصل به قدرت بی انتها.

شیعه؛ عرب باشد یا عجم، سیاه یا سفید، شیعه است.

شیعیان همدل اند، همزنگ اند و همراه...

ما، گر چه شاید فقط اسم مان شیعه باشد، ولی دوست

داریم واقعاً شیعه باشیم و شیرینی شیعه بودن را بچشیم.





## هر چه در توان داریم...

حامد داودوندی

برای رفع نیاز او دعا کنیم و در جهت یاری رسانی به او تلاش نماییم؛ مثلاً اگر کسی یا مؤسسه خیریه‌ای را می‌شناسیم که می‌تواند به او کمک کند، او را برای دریافت کمک راهنمایی کنیم.

آنچه گفته شد مربوط به کسی بود که ما، به نیازمندی او و صدق ادعایش پی‌برده بودیم؛ در حالی که امروزه در موارد بسیاری، در کوچه و خیابان و مترو، با اشخاصی رو به رو می‌شویم که گاهی در صداقت آن‌ها و نیازمندیشان شک می‌کنیم. بعضی در چنین مواردی توصیه می‌کنند که به این «افراد» توجه نکنیم، در حالی که امام سجاد علیه السلام در مورد شک کردن به راستگویی کسی که ادعای نیازمندی دارد، توصیه می‌کنند که به این «شک» توجه نکنیم. زیرا ما با کمک به یک نیازمند، به چنان پاداش عظیمی دست می‌یابیم که «شیطان» را مجاب می‌کند تا تمام تلاش خود را برای نرسیدن ما به این پاداش به کار گیرد! چنانچه به هر دلیل، به او کمک نکردیم،

باشد، مقداری از اموال خود را به دیگران می‌بخشد.<sup>۱</sup>

امام سجاد علیه السلام، در روایتی که به «رسالة الحقوق» مشهور است و در آن حقوقی که برگردن ماست بیان شده است، کمک به نیازمندی را که نیاز آن‌ها برای ما روشن است از جمله حقوق آن‌ها و وظایف ما می‌شمرند. به تعبیر دیگر، اگر ما به نیاز کسی پی‌بردیم، باید خود را موظف به کمک به او بدانیم؛ گویی که به آن شخص بدهکاریم و باید بدهکاریم خود را بپردازیم.

لازم به ذکر است که صدقه دادن از عقدهای لازم است یعنی نمی‌شود آن را به هم زد و پول یا مال را پس گرفت. بنابراین اگر پولی یا جنسی را به عنوان صدقه به فقیر دادیم و خود آن فقیر یا نماینده او این مال را از ما گرفت، دیگر نمی‌توانیم آن را پس بگیریم.

حتی در صورتی که نتوانیم از جهت مالی به مستندان کمک کنیم، باید طبق آنچه امام سجاد علیه السلام به ما آموخته‌اند،

کمک به نیازمندان از جمله حقوقی است که دیگران برگردن ما دارند و ما بر اساس آموزه‌های دینی موظف به یاری‌رسانی به دیگران هستیم.

«صدقه»، واژه‌ای است که عموماً برای ما به معنای «کمک مالی به نیازمندان» است. هر چند، در ادبیات دینی ما، کمک مالی به نیازمندان یکی از مصادیق صدقه است و صدقه معنای بسیار گسترده‌تری دارد. تا جایی که هر نوع نیکی به دیگران و حتی لبخند به برادر مؤمن نیز صدقه شمرده شده است. در صورتی که بخواهیم صدقه را به معنای پرداخت مالی آن، در نظر بگیریم، صدقه در اصطلاح شرعی، به دو نوع کلی تقسیم می‌شود: صدقات واجب و صدقه مستحبی.

صدقات واجب شامل خمس، زکات، زکات فطره و... بوده و صدقات مستحبی، همان صدقه معروف بین مردم است که کسی با اختیار خودش و بدون آنکه امر شرعی به او تعلق گرفته



۹۱۱۰۰۶

## حق نیازمندان بر گردن ما

«رساله حقوق» امام سجاد علیه السلام، حقوق نامه‌ای است که در آن حق افراد مختلف از منظر الهی بیان شده است و چون دین داری بر پایه بندگی استوار است، این «حقوق نامه»، در اصل، وظایف ما را نسبت به دیگران، بیان می‌کند تا بر اساس وظیفه خود، حق هر مخلوقی را به درستی ادا نماییم. این رساله، کمک می‌کند تا به اطرافمان صحیح‌تر و بهتر نگاه کنیم.

در بخشی از این رساله در مورد حق نیازمند می‌خوانیم:

حق نیازمندی که صدق نیازمندی را بفهمی، این است که به او چیزی بدهی و اگر می‌توانی نیازش را برآوری و برای رفع گرفتاریش دعا کنی، و در درخواستش یاریش کنی؛

و اگر در صدق او شک داری و نسبت به او بدبین شدی، به این سوء ظن خود، توجه مکن که مبادا کید شیطان باشد و بخواهد تو را از این فیض [یاری مستمندان]، محروم کند و مانع از تقرب تو به پروردگارت شود.

[به هر حال، به روی او نیاور] بر او پرده پوشی کن و [اگر می‌خواهی دست او را رد کنی] با روی خوش او را رد کن و [اما] اگر بر خود مسلط شوی و با این حال به او کمکی کنی، «بسیار کار ارزشمندی است»<sup>۱</sup>.

### پی‌نوشت:

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۲۰.



نباید به هیچ وجه به او توهین کنیم، بلکه بدون اینکه به روی او بیاوریم که به او شک کرده‌ایم، وظیفه داریم، با خوش‌رویی با او برخورد کنیم؛ مثلاً از او عذرخواهی کنیم که نمی‌توانیم به او کمکی کنیم. اما با این همه، اگر توانستیم خود را راضی کنیم، که قدری به او کمک کنیم. به فرموده امام سجاد علیه السلام، کار بسیار ارزشمندی انجام داده‌ایم.

یکی از سؤالاتی که در مورد کمک به نیازمندان و مستمندان مطرح می‌شود این است که «اولویت با کیست؟»

به صورت خلاصه بهتر است، برای کمک به نیازمندان، ابتدا از اقوام و ارحام خود شروع کنیم. یعنی اگر در میان نزدیکان ما نیازمندی هست، ما ابتدا در حد توان خود، نیاز او را بر طرف سازیم. در مرحله بعد، همسایگان و دوستان ما قرار دارند که بعد از ارحام، در اولویت خواهند بود و این حلقه همین‌گونه گسترش می‌یابد تا تمامی جامعه شیعیان و دوست‌داران اهل بیت علیهم السلام را در بر گیرد.

و چنانچه در این گستره هم هیچ نیازمندی نیافتیم، (که البته بعید به نظر می‌رسد!) این حلقه بازتر و بازتر می‌شود تا جایی که حتی می‌توانیم به غیر مسلمانان نیز، صدقه بدهیم.

### پی‌نوشت:

۱- لازم به ذکر است که صدقه دادن از عقده‌های لازم است یعنی نمی‌شود آن را به هم زد و پول یا مال را پس گرفت. بنابراین اگر پولی یا جنسی را به عنوان صدقه به فقیر دادیم و خود آن فقیر یا نماینده او این مال را از ما گرفت، دیگر نمی‌توانیم آن را پس بگیریم.



## معنویت در قرن بیست و یکم

وقتی انسان از معنویت حقیقی دور شد، عرفان‌های هندی جای خالی آن را پر می‌کند.

یوسف صباغی

چند سالیست که دنیا شاهد رشد جنبش‌های معنویت‌گرایی است که با وعده ایجاد آرامش و تعالی روح، گروه‌های متعددی را به سوی خود جلب کرده‌اند و کشورها نیز از ورود اینگونه عرفان‌های وارداتی بی‌نصیب نبوده است. در بررسی این پدیده‌های اجتماعی و شناخت آن‌ها، تحلیل ریشه‌های شکل‌گیری بسیار مهم است. در این نوشتار قصد داریم تا یکی از ریشه‌های پیدایش این پدیده جهانی را مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم. بدین جهت تحلیل خود را از جهان غرب آغاز می‌کنیم.



۹۱۱۰۰۷



و حضور در کلیسا به صورت سنتی، هم از سوی کاتولیک‌ها و هم از سوی پروتستان‌ها کاهش یافته است و رویکرد غربی‌ها به مبانی سنتی مسیحی رفته رفته کم رنگ‌تر شده و این موضوع باعث ایجاد یک خلع معنوی در جامعه شده است.

با پیدایش این خلع معنوی، مذاهب فراسوی مرزهای غرب به سمت غرب سرازیر شدند که برخی از این مکاتب سعی کردند با ایجاد یک فضای صوفیانه و رازآمیز، جای خالی معنویت را پر کنند. حقیقت این است که انسان به خدا نیازمند است و با توجه به خداست که آرامش پیدا می‌کند؛ ولی غفلت از خدا سبب شد مکاتبی که به هیچ عنوان مبانی فکریشان قابل دفاع نیست رشد کنند. این مکاتب صرفاً با بیان عقایدی «رازآلود»، «ماورایی» و گاهی «ساحرانه» و آموزش یکسری مراقبه‌های نفسانی افراد را گرد خود جمع کرده تا معنویت از دست رفته‌شان را بازگردانند.

در همین فضا است که علاقه به جادوگری و ساحری به خصوص در آمریکا و انگلیس رشد کرده و رمان‌هایی چون «هری پاتر» که فضایی جادویی و سحرگونه دارند با استقبال مواجه می‌شود. یا آموزه‌های افرادی چون «کاستاندا»<sup>۱</sup> که مبلغ عرفان‌های سرخپوستی آمیخته با جادوگری است تبلیغ می‌شود.

وقتی انسان از معنویت حقیقی دور شد عرفان‌های هندی جای خالی آن را پر می‌کند و امثال «اُشو»<sup>۲</sup> در آمریکا مورد استقبال قرار می‌گیرند. کار به جایی می‌رسد که در اسپانیا - با آن سابقه‌ای که در مسیحیت دارد - مذهب «اشرام هندو» در اطراف مادرید فراگیر شده و مجسمه‌های خدایان هندی به عنوان نگهبانان اسپانیا تلقی شود و یا رمان‌های نویسنده‌هایی مانند «پائولو کوئیلو»<sup>۳</sup> که در رمان‌های خود آمیخته‌ای از عرفان‌های سرخپوستی و هندی و صوفیه و... را بسط داده است با استقبال جهانی روبرو می‌شود. اما مطلب در مورد کشورمان به گونه‌ای دیگر است.

«تحریفات» صورت گرفته در مسیحیت، سبب شد در این دین مطالبی اضافه شود که قابل دفاع عقلانی نیست. به همین جهت متفکران مسیحی نتوانستند در برابر حملات فکری که به این دین وارد شد مقاومت کرده و پاسخ قانع‌کننده‌ای بدهند.



مطلب در مورد کشورمان به گونه‌ای دیگر است. بحران معنویت مشکل جامعه «شیعی» ایرانی نیست. آنچه در کشور ما دیده می‌شود سرریز مشکلات پیش آمده در فراسوی مرزهاست.

مذهب غالب در جهان غرب «مسیحیت» است. این دین قرن‌های متمادی حاکم بلامنازع این سرزمین بوده است. تا قبل از «رنسانس»، کلیسا حرف اول را در تمامی زمینه‌ها می‌زد تا جایی که اگر پادشاهی به تائید کلیسا نمی‌رسید نمی‌توانست حکمرانی کند. ولی از دوره رنسانس به بعد، جامعه غرب مسیر جدیدی را در پیش گرفت. عملکرد بد کشیشان و حملات متعدد روشنفکران و متفکران و سیاسیون به کلیسا، آرام آرام کلیسا را از متن جامعه کنار گذاشت و اکنون با گذشت سال‌ها شاهد تخریب و انحطاط گسترده‌ای در مذهب سنتی به خصوص در مفاهیم و تفکرات پیروان آن در جامعه غرب هستیم.

یکی از علل این تخریب را باید در «مبانی اعتقادی و فکری مسیحیت» جستجو کرد. «تحریفات» صورت گرفته در این دین سبب شد در این دین مطالبی اضافه شود که قابل دفاع عقلانی نیست. به همین جهت متفکران مسیحی نتوانستند در برابر حملات فکری که به این دین وارد شد مقاومت کرده و پاسخ قانع‌کننده‌ای بدهند. تعریف ایمان در مسیحیت نمونه‌ای از این نقطه ضعف است. «فرانسیس بیکن» یکی از متفکران مسیحی، معتقد بود که وقتی احکام دینی در نظر «عقل صریح» کاملاً نامعقول می‌نماید پیروزی ایمان به «حد اعلی» رسیده است. یعنی مؤمن واقعی کسی است که بتواند غیر ممکنات را بپذیرد. مثلاً اگر از نظر همگان دایره، دایره است، ایمان به دایره بودن اهمیت ندارد «ایمان پیروز پُر توان» ایمانی است که بتواند مربع بودن دایره را بپذیرد!

اینگونه تعریف از ایمان و قرار دادن ایمان در نقطه مقابل عقل، نشان دهنده اشکال ساختاری در معارف مسیحی است و همین ضعف، زمینه‌ساز بروز انواع مشکلات فکری در بستر مسیحیت شده است؛ «بحران معنویت» نمونه‌ای از این مشکلات است که در جامعه غرب شکل گرفت. امروزه در غرب، در طول دهه‌های اخیر، اندیشمندان مسیحی به طور کلی کم شده‌اند

بحران معنویت مشکل جامعه «شیعی» ایرانی نیست. آنچه در کشور ما دیده می‌شود سرریز مشکلات پیش آمده در فراسوی مرزهاست. معارف دینی ما بر خلاف مسیحیت کاملاً قابل دفاع عقلانی است و برخلاف آن‌ها ایمان در نقطه مقابل عقل نبوده بلکه مَقوم آن است و «ارزش ایمان به میزان عقل است.» همین که کتاب «کافی» که از کتب اصلی شیعه است با «روایات بحث عقل» آغاز می‌شود شاهد خوبی بر اهمیت عقل در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است. از طرف دیگر با پتانسیل‌هایی که در این مکتب وجود دارد، مثل مفهوم «دعا»، «محبت اهل بیت علیهم‌السلام»، «توسل»، «عزاداری» و... نیازهای معنوی کاملاً برآورده شده و مؤمن خَلعی معنوی احساس نمی‌کند. به همین جهت تا وقتی به مبانی مذهبی خود پایبند بوده و آن‌ها را تبلیغ کنیم عرفان‌های نوظهور در کشور ما پا نمی‌گیرند، همان طور که در اروپا هم در کشورهایی مانند ایرلند که هنوز مسیحیت سنتی را - با وجود مشکلاتی که شرحش گذشت - حفظ کرده‌اند اشتیاق کمتری به معنویت‌های بیگانه وجود دارد. زیرا اعمال و رفتار مذهبی در آنجا قوی‌تر از دیگر نقاط مغرب زمین است.

با تمام این اوصاف نباید خطر عرفان‌های نوظهوری که در چند ساله اخیر در کشورمان تبلیغ می‌شود را کوچک دانست در دهه اخیر موجی از ترجمه آثار این گونه مکاتب در کشورمان به راه افتاده است. گاهی تعدد عناوین کتب منتشر شده از آنان تعجب برانگیز است. در سال‌های اخیر بیش از ۲۰ عنوان از کتاب‌های «پال توییچل»<sup>۴</sup> موسس عرفان «اِکناکار» و حدود ۲۰ عنوان از کتب همفکران او به چاپ رسیده است. تقریباً همه نوشته‌های «پائولو کوئیلو» ترجمه شده و رمان «کیمیباگر» او در سال ۷۶ پرفروش‌ترین کتاب سال معرفی می‌شود. همچنین حدود ۳۴۴ جلد از آموزش‌های «اُشو» منتشر شده است. حتی گاهی شاهد تبیین این گونه افکار در فیلم‌های سینمایی و تلویزیونی هستیم که هر از گاهی برخی از متفکرین با نوشتن نامه‌ای به مسؤلوی یا



تا وقتی به مبانی مذهبی خود پایبند بوده و آن‌ها را تبلیغ کنیم عرفان‌های نوظهور در کشور ما پا نمی‌گیرند، همان طور که در اروپا هم در کشورهایمانند ایرلند که هنوز مسیحیت سنتی را حفظ کرده‌اند اشتیاق کمتری به معنویت‌های بیگانه وجود دارد.



نوشتن مقاله‌ای به آن هشدار می‌دهند.

\*\*\*

با نظر به تحلیلی که در این نوشتار ارائه شد هر چند بستر شیعی و فرهنگیمان زمینه‌ساز رویش این عرفان‌ها نیست و ریشه بروز بحران معنویت را باید در جای دیگری جستجو کرد ولیکن نباید از آثار سوء عرفان‌های نوظهور غافل بود و باید با تبلیغ معارف دینی صحیح و بصیرت بخشی نسبت به اینگونه عرفان‌ها، از گسترش آن‌ها جلوگیری کنیم.

#### پی‌نوشت:

۱. کارلوس کاستاندا، از شاگردان «دون خوان» سرخ‌پوست است که نوعی عرفان سرخ‌پوستی را معرفی و تبلیغ می‌کند که به عرفان ساحری نیز مشهور است. در این عرفان با آموزش‌های سحر و استفاده از مواد توهّم‌زا و... می‌خواهند دریچه‌ای به عالم دیگر باز کنند.
۲. «اُشو» متولد کشور هند و موسس بین‌المللی اشو است که یکی از بزرگترین مراکز مراقبه هند است. او با تبلیغ عرفانی که برخاسته از فلسفه هند می‌باشد آموزه‌هایی را در جهت مراقبه و تعالی روح دارد که در سراسر جهان تبلیغ می‌شود. سخنرانی‌های فراوان او به شکل ۶۵۰ کتاب به ۳۰ زبان زنده دنیا ترجمه شده است.
۳. «پائولو کوئیلو» نویسنده‌ای برزیلی است که پس از طی بحران‌های روحی و روانی و کسب تجربه از مکاتب مختلف، از ۴۰ سالگی دست به قلم برد و با نوشتن رمان‌هایی به شهرت جهانی رسید. وی در سال ۱۹۹۶ به عنوان مشاور ویژه برنامه همکاری روحانی و گفتگوی بین فرهنگ‌ها در یونسکو برگزیده شد.
۴. «پال توییچل» بنیانگذار عرفان «اِکناکار» است که در آن دانش و فن خروج روح از بدن و برگرداندن دوباره آن به بدن و به بیانی دیگر «فن سفر روح» آموزش داده می‌شود.

#### منابع:

۱. معنویت در جهان، دایره المعارف جستجوی معنویت، ج ۱۹ و ۲۰؛ سید حسین نصر.
۲. آفتاب و سایه‌ها؛ محمد تقی فعالی.



جهت دریافت این اوراق، به دنبال فضائل اهل بیت علیهم السلام باشید.  
در کتاب شاه سحرانی شاه شریات، مجله ابوتراب!

# اوراق مشارکت در فضایل اهل بیت علیهم السلام

با مجوز رسمی از پیامبر اکرم

بی نام

قابل انتقال به غیر

لحظه شمار با سود بی شمار

فوق العاده

یک تجارت سودآور

۱۰۰٪ تضمینی

برای انتقال این سرمایه عظیم:

فضائل، خوبی ها، کلمات و زندگانی حضرات را برای دیگران بگویید.

این مطالب را خوش خط بنویسید و یا تایپ کنید و زیر شیشه میز بگذارید  
و یا بر روی کمد و کتابخانه بزنید.

این جواهرات را در کارت پستال ها یادداشت کنید و به دیگران بدهید.

برای تولد دوستان و یا افراد خانواده، به عنوان کادو یا همراه کادو، یک  
کتاب در مورد اهل بیت علیهم السلام بدهید.

از زیبایی های آنان در وبلاگ یا سایت خود بیاورید و یا پیامک و ایمیلهایی  
با این موضوع برای اطرافیان خود ارسال کنید.

و یک پیشنهاد استثنایی:

مجله ابوتراب را به دوستان خود معرفی و یا هدیه کنید!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

خداوند بلندمرتبه برای برادریم علی بن ابیطالب علیه السلام فضائل فراز داده که از شدت زیادی، به شماره در نمی آید. هر که فضیلتی از فضائل او را بخواند و به آن اقرار داشته باشد، خداوند از گناهان گذشته و آینده او می گذرد و هر که یکی از فضائل او را بنویسد، مادام که اثری از آن نوشته باقی باشد، فرشتگان پیوسته برایش استغفار می کنند و هر که فضیلتی از فضائل او را بشنود، خداوند آن دسته از گناهانی را که از راه گوش کسب کرده، می بخشاید و هر که به نوشته ای از فضائل او نظر افکند، خداوند گناهان چشم او را می آمرزد.



مابه غیرتوننداریم تمنای دگر

## مرزهای آرزو در کلام امیر

«کسی که در پی آرزوهای خود بتازد، مرگ او را متوقف خواهد کرد»<sup>۱</sup>

محمد حسین کلاهی



۹۱۱۰۰۸

آیا آرزو کردن کارپسندیده‌ای است یا باید از آن اجتناب کرد؟ یا اینکه در برخی از مواقع خوب و در برخی مواقع نادرست است؟ مرز میان آرزوی خوب و بد کجا است؟

ساختن ۴ برج ۱۰ طبقه است. به فکر روزی است که این ۴ برج را بفروشد و با کلی حساب و کتاب و پیش بینی قیمت مصالح و... نهایتاً تخمین می‌زند که اگر آن‌ها را بفروشد می‌تواند شروع به ساختن ۳ برج ۲۰ طبقه کند و ویلای ۲۰۰۰ متری خودش را به ۵۰۰۰ مترافزایش دهد. دائماً در حال حساب و کتاب دارایی خود است و راه‌های افزایش راحتی خودش را جستجو می‌کند. آیا این انسان به یاد مرگ خواهد بود؟ آیا موقت بودن دنیا برای او معنا دارد؟

در نهج البلاغه نمونه‌های زیادی داریم که حضرت این مرز را یادآوری می‌کنند. فقط نمونه‌ای را ذکر می‌کنم:

«اگر بنده، مرگ را می‌دید از آرزو و فرییش، تنفر پیدا می‌کرد.»<sup>۲</sup>

باشیم. بنابراین آرزو کردن بد نیست منتهی تا جایی که برخی از حدود را نشکند، به حریم ارزش‌ها تجاوز نکند و با آن‌ها در تضاد قرار نگیرد.

### ۱- آنجایی که مرگ را زیاد انسان نبرد.

یکی از راه‌های تربیتی که ائمه علیهم‌السلام سعی کرده‌اند ما را به وسیله آن تربیت کنند و البته توصیه کرده‌اند که ما نیز این روش تربیتی را عمل کنیم «یاد مرگ» است. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

«مرگ برای نصیحت کردن کافی است.»<sup>۳</sup>

در بسیاری از اوقات آرزوها، مخصوصاً آرزوهای دنیوی و یا آرزوهای دراز باعث فراموشی مرگ یا فراموشی آخرت است. مثلاً انسانی را فرض کنید که سنی از او گذشته و فرد ثروتمندی است و مشغول

حتماً تا کنون افرادی را دیده‌اید که می‌گویند: «ما در این دنیا هیچ آرزویی نداریم» یا افرادی که این قول مشهور را تکرار می‌کنند که: «آرزو بر جوانان عیب نیست» و اگر هم مسنّ باشند و شما به او بگویید که: «سنی از شما گذشته است؟» می‌گویند: «دل ما جوان است» البته کسانی هم هستند که آرزو را بر هیچ کس عیب نمی‌دانند، نه پیر و نه جوان.

در این نوشتار سعی کردم با کمک گرفتن از سخنان امیرالمؤمنین حضرت علی علیه‌السلام در نهج البلاغه پیرامون آرزو، دو مرز اصلی که آرزوها نباید از آن فراتر بروند را ترسیم کنم.

البته باید بگویم که آرزو کردن عیب نیست، مثلاً در روایات داریم که پس از سلام بر حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام آرزوی بودن با ایشان و یارانشان را داشته



## ۲- آنجایی که عمل انسان به فساد کشیده نشود.

باز هم مثالی می‌زنم. شخصی را فرض کنید که یک خانه کوچک اجاره‌ای دارد. او آرزو می‌کند که یک خانه ۲۰۰۰ متری در بهترین نقطه شهر داشته باشد و برای رسیدن به آرزوی خود تلاش می‌کند. این فرد ابتدا در راه کسب حلال تلاش می‌کند ولی با خود حساب می‌کند و فکر می‌کند که هر قدر هم در کار خود پیشرفت کند باز هم نمی‌تواند به آرزوی خود برسد. ناچار به حرام می‌افتد، کلاهبرداری می‌کند، ربا می‌خورد و ... چه چیزی باعث می‌شود که این فرد دست از کار حلال بکشد و به حرام بیافتد؟

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند:

«هر کس آرزوهایش را طولانی کند عملش تباه می‌شود.»<sup>۴</sup>

پس به طور خلاصه باید بگوییم که حداقل دو مرز نهایی برای آرزوهای ما وجود دارد:

اول این که نباید موجب غفلت ما از مرگ شود. همواره باید بدانیم سرانجام زندگی دنیایی مان تمام می‌شود و هر چه باشیم و هر که باشیم باید در دل خاک قرار بگیریم.

دوم هم اینکه نباید باعث بشود مرتکب عمل حرامی بشویم.

چه خوب بود اگر همه انسان‌ها تنها آرزوی خود را رضای خداوند قرار می‌دادند و در این راه هر چه در توان داشتند خرج می‌کردند...

### پی‌نوشت:

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۹.
۲. کافی، ج ۲، ص ۷۵.
۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۳۴.
۴. نهج البلاغه، خطبه ۳۶.

أَيُّهَا النَّاسُ!

إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ  
اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا  
اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا  
طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ

ای مردم!

من از گرفتاری شما به دو چیز بیشتر از سایر چیزها می‌ترسم:

پیروی از هوای نفس و آرزو بلند.

پیروی از نفس، شما را از راه منحرف می‌کند و آرزوی بلند، آخرت را از یادتان می‌برد.



برگزیده‌ای از کتاب شریف «مُسْكِنُ الْفُؤَادِ» تألیف عالم بزرگوار، «شهید ثانی»

## درگذشت عزیزتان را تسلیت عرض می‌کنم

### مصیبت‌ها کلیدهای پاداش‌ها هستند

حمید سودیان

تابه حال عزیزی را از دست داده‌ای؟ پدر یا مادر، برادر یا خواهر، همسریا فرزند، شاید هم بهترین دوستت. در این هنگام سخت پریشان می‌شوی. اول باور نمی‌کنی. منتظری کسی بگوید این خبر دروغ است؛ یا اشتباهی شده! یا لااقل هنوز امیدوی به بازگشتش هست! شاید آرزو کنی: «ای کاش این‌ها همه خواب باشد.» حاضری همه چیزت را بدهی تا او را برگردانی. حتی شاید آرزوی مرگ کنی. اما افسوس...! باید با واقعیت کنار بیایی. تو چگونه این کار را می‌کنی؟

#### اجرتان با خدا

کسی که مصیبتی به او رسد... پاداش او از خدای تعالی بهشت است.<sup>۲</sup> خدا برای مؤمن بد نمی‌خواهد. اگر عزیزتان را از دست داده‌اید اولاً جدایی شما موقت است و در دیار باقی دوباره در کنار هم خواهید بود. ثانیاً ناراحتی کوتاه شما در دنیا پاداش ابدی خواهد داشت. این پاداش آن قدر بزرگ است که اگر مؤمن بداند که خداوند چه پاداش بزرگی در برابر بلا برایش آماده کرده آرزو می‌کند که در دنیا او را با قیچی‌ها تکه تکه کنند.<sup>۴</sup> به عنوان مثال یک فرزند که قبل از فوت پدر بمیرد، «بهتر است برای او از هفتاد فرزند که پس از او بمانند و درک سعادت رکاب حضرت قائم علیه السلام را نمایند.»<sup>۵</sup>

#### خدا صبرتان دهد

در بهشت درختی است که به آن درخت ابتلاء می‌گویند و در روز قیامت به اهل بلا و مصیبت داده می‌شود و هیچ گونه محکمه و میزانی جهت بررسی اعمال آن‌ها تشکیل نمی‌شود و مانند باران بر آن‌ها ثواب و پاداش فرو می‌ریزند.

إِنَّمَا يُؤْفَى الْمَنَابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِهِ

#### غیر حساب؛

خدا صابران را به حد کمال و بدون حساب پاداش خواهد داد.<sup>۶</sup> هر که بر مصیبت صبر کند تا آن را به بهترین وجه با آرامش بگذارند، خداوند سیصد درجه برایش می‌نویسد که میان هر درجه تا درجه دیگر به اندازه فاصله میان آسمان و زمین باشد.<sup>۷</sup> اما در مقابل، بی‌صبری، اجر مصیبت را از بین می‌برد. حتی گفته شده مصیبت‌زده‌ای که دستش را بر روی رانش بزند یا دست راستش را پشت دست چپش بزند (آن‌گونه که نشانه بی‌تاب شدن است) از پاداش مصیبت محروم می‌شود.<sup>۸</sup> امام صادق علیه السلام فرمودند: «آن مصیبتی را که تو در برابر آن صبر نمودی و مستوجب ثواب الهی گردیدی مصیبت مشمار، بلکه مصیبت آن است که صاحب آن بر اثر بی‌صبری و بی‌تابی از اجر و ثواب آن محروم گردد.»<sup>۹</sup>

#### راضی هستی؟

خداوند تعالی می‌فرماید: من خدایی هستم که جز من خدایی نیست. کسی که بر بلائی من صبر نکند و به قضا و قدر من راضی نشود، پس باید خدایی غیر از من اتخاذ کند.<sup>۱۰</sup>

حضرت موسی علیه السلام در مناجاتش به پروردگار عرض می‌کند: پروردگارا! کدام مخلوق نزد تو محبوب‌تر است؟ خداوند تبارک و تعالی فرمود: آن مخلوقی که وقتی محبوبش را از او بگیرم به من اعتراض نکند و تسلیم من باشد. سپس حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: کدام مخلوق است که تو او را دوست نمی‌داری؟ خداوند تعالی فرمود: آن کسی که در کارهایش مرا برمی‌گزیند و قضای مرا بر نظر خودش ترجیح می‌دهد اما وقتی که قضا و مقدرات من برخلاف میل و خواسته خودش جاری می‌شود ناراحت می‌شود.<sup>۱۱</sup>

#### گریه بکن، اما بی‌تابی نکن

رسول خدا صلی الله علیه و آله دست یکی از اصحاب را گرفتند و به نزد فرزندشان ابراهیم بردند؛ ابراهیم در حال جان دادن بود. حضرت صلی الله علیه و آله او را در دامن خود گذاشتند و فرمودند: ای فرزند عزیزم! من در این حال مالک اختیار تو نیستم، هیچ کاری از دست من برای تو ساخته نیست و اشک از دیدگان مبارک حضرت صلی الله علیه و آله جاری شد. آن صحابی به حضرت صلی الله علیه و آله عرض کرد:

امیرالمؤمنین علیه السلام در تسلیت به  
 «اشعث ابن قیس» در مرگ فرزندش  
 چنین فرمود:  
 «ای اشعث اگر برای پسرت  
 اندوهناکی، چون پدر هستی  
 این اندوه نشایسته است؛ اما اگر  
 شکیبا باشی هر مصیبتی را نزد  
 خدا پاداشی است.  
 ای اشعث اگر صبر کنی مُقَدَّرات  
 بر تو جاری می‌شود و تو پاداش  
 خواهی داشت و اگر ناشکیبائی و  
 بی‌تابی کنی باز هم مُقَدَّرات مسیبر  
 خود را طی می‌کند و وزر و گناه بر تو  
 خواهد بود.  
 ای اشعث فرزندت تو را شاد  
 می‌نمود در حالی که آزمایش و  
 امتحان بود، و مرگ او تو را محزون  
 کرد در حالی که برای تو پاداش و  
 رحمت است.»<sup>۲</sup>

یا رسول الله! آیا شما گریه می‌کنید؟  
 مگر خود شما گریه کردن در مصیبت  
 را نهی نفرمودید؟  
 حضرت علیه السلام فرمودند: من از دو نوع  
 صدا و ناله زشت نهی کردم:  
 ۱- صدای آوازه‌خوانی لهو و لعب و  
 موسیقی شیطانی.  
 ۲- صدایی به هنگام مصیبت که  
 توأم با خراشاندن صورت و پاره کردن  
 گریبان و ناله اعتراض آمیز شیطانی  
 باشد.  
 اما گریه من بر مرگ ابراهیم گریه  
 رحمانی است، «و من لایرحم لایرحم»؛  
 «و کسی که ترحم ندارد، مورد مرحمت  
 واقع نمی‌شود.» آن گاه حضرت علیه السلام  
 خطاب به فرزندشان فرمودند: اگر نه





این بود که مرگ حق است و وعده خدا راست و مرگ راهی است به سوی خدا و این که آخرین ما به اولین ملحق می‌شوند، هر آینه حزن ما در مرگ تو ای ابراهیم بسیار شدید می‌شد. ولی چون راهی است که همه باید سیر کنیم فراق تو قابل تحمل است و ما بر مرگ تو اندوهناکیم. و فرمودند: دیده می‌گیرد و قلب اندوهناک می‌شود ولی چیزی که باعث غضب پروردگار گردد نمی‌گوییم.<sup>۱۲</sup>

#### إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

هیچ بنده‌ای به مصیبتی گرفتار نشود که هنگام به یاد آوردن آن مصیبت «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» گوید و هنگام وقوع آن صبر کرده باشد، جز این که پروردگار گناهان گذشته او را خواهد بخشید. و هر گاه یاد آن مصیبت

افتد و این کلام را بر زبان جاری سازد، خداوند گناهی را که در میان این دو استرجاع (خواندن آیه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ») از او سر زده، می‌آمرزد.<sup>۱۳</sup>

#### صبر زیباست، اما نه در فراق تو...

امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را می‌خواستند به خاک بسپارند، کنار قبر، فرمودند: صبر زیبا است ولی نه در مورد (مرگ) تو، و بی‌تابی زشت و قبیح است اما نه بر فراق تو. مصیبت مرگ تو سخت بزرگ و سنگین است و هر مصیبتی پیش از تو و بعد از تو در برابر آن کوچک و حقیر است.<sup>۱۴</sup>

مصیبت همه‌ی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در واقع مصیبت ایشان است و بی‌تابی و فریاد و شیون و لطمه در مصیبت آن‌ها پسندیده است و روش خود اهل

بیت علیهم السلام و شیعیان در طول تاریخ این‌گونه بوده است.

#### پی‌نوشت:

۱. مسکن الفؤاد عند فقد الأختة و الأولاد، ص ۴۳. و بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۳.
۲. نهج البلاغه (فیض الاسلام)، حکمت ۲۸۳.
۳. همان، ص ۲۱. و بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۱۶.
۴. همان، ص ۱۹. و کافی، ج ۲، ص ۲۵۵.
۵. همان، ص ۹. و ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۹۶.
۶. همان، ص ۴۳. و مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۲۵.
۷. همان، ص ۴۶. و کافی، ج ۲، ص ۹۱.
۸. همان، ص ۴۸. و الخصال، ج ۱، ص ۱۹۱.
۹. همان، ص ۵۲. و کافی، ج ۳، ص ۲۲۵.
۱۰. همان، ص ۸۵. و بحار الانوار، ج ۵، ص ۹۵.
۱۱. همان، ص ۸۵. و بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۹۰.
۱۲. همان، ص ۱۰۲. و مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۶۱.
۱۳. کافی، ج ۳، ص ۲۲۴.
۱۴. نهج البلاغه، حکمت شماره ۲۸۴.

## گفتگوی یک پدر با فرزند خفته در خاک

وقتی «ذر» (پسر ابوذر) وفات کرد ابوذر سر قبر او ایستاد و دستش را بر خاک قبر مالید و گفت:

«رَحِمَكَ اللهُ يَا ذَرُّ» خدا رحمت کند تو را ای ذر! به خدا قسم تو برای من فرزند خوبی بودی، حال که تو از من جدا شدی من از تو خشنودم، به خدا قسم که من از رفتن تو ناراحت نیستم و نقصانی به من نرسید و به غیر از حق تعالی به احدی نیاز ندارم و اگر هول مُطَّلَع (یعنی جاهای هولناک عالم پس از مرگ) نمی‌بود خیلی خوشحال می‌شدم که من به جای تو باشم.

به راستی که اندوه برای گرفتاری‌های تو مرا مشغول ساخته است از اندوه بر تو. والله برای مردن و جدا شدنت گریه نکرده‌ام بلکه گریه‌ام بر حالت تو که چه بر تو خواهد گذشت بوده است.

ای کاش می‌دانستم که چه گفتی و به تو چه گفتند.

خداوندنا حقوقی را که من بر او داشتم و تو بر او واجب نمودی، همه را به او بخشیدم؛ پس تو هم حقوق خود را به او ببخش! زیرا تو به جود و کرم از من سزاوتری.



جستجو در این سایت

نحوه جستجو در سایت

- 1- ابتدا کلمه بنویسید.
- 2- عبارت مورد نظر خود را وارد نمایید.
- 3- اگر بدینال مقاله ای با جمله ای مشخص شنیدید بر قسمت "مقالات گنجد واره"، عبارت دقیق را انتخاب نمایید.
- 4- بر قسمت "مقاله جستجو نویسنده"، فقط "مقالات" را انتخاب کنید.
- 5- به روی دکمه "جستجو" کلیک نمایید.

پیامبرک از اسلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 قَدِ ابْرَأْتَنِي مِنْ أُمَّةٍ مَوْلَانِي كَمَا رَأَيْتَنِي بِنِعْمَتِكَ  
 فَكُنْ لِي نَبِيًّا وَرَسُولًا وَأَنْبِيَاءَ لِي فِي كُلِّ قَوْمٍ  
 يَا مُحَمَّدُ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ لِي فِي كُلِّ قَوْمٍ  
 يَا مُحَمَّدُ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ لِي فِي كُلِّ قَوْمٍ

محمّد و آن محمّد صلی الله علیهم اجمعین وعده انجیل (قسمت اول)

آنرا بفرموده خداوند آن مهربان ترین الهی که مهربانی را وصف و شهادت می‌دهد از ابتدای خلقت در قلب وجود نظامی انسان ها گوهری آسمانی نهاد، گوهری که اگر گرد و غبار ننگا ها و وسوسه های عیبر خدایی آن را نبوشند، آن زبان عیب درخشد و نور خدا را باز هن نماید که سرایک وجود انسان هرق یک نطفه عیب شود. نهای دوست داشتن و تسلیم شدن و سر بر خاک نهادن در برابر آن نگاه خالی بی همه، آن...



بسیار 4 3 2 1

مجموعه جرات بزرگی های تحلیلی و مصفاغه پیرامون مسیحیت تألیف استاد دکتر فریدونی و کتاب محمد و آن محمّد صلی الله علیهم اجمعین وعده انجیل از گروه پیرامون مهربان به چاپ رساندند.



موسسه فرهنگی انتشاراتی فن و هنر  
 تلفن تماس: 08021.66487710

امام حسن عسکری علیه السلام خطاب به فرزند گرامشاه حضرت مهدی شیخ الله تعالی فرجه الشریف فرمودند:



بخوان که دلهای اهل طاعت و اطمینان مانند برنگانی که میل به آسمان دارند مشتاق نگاه تو میمانند.

بخار المومن ج 2، ص 35

کتاب نوشته

وحدت مسلم و آن محمّد صلی الله علیه و آله  
 تألیف: فریدونی

پیوسته



معرفی سایت

# «پژوهش‌های پیرامون مسیح»

www.maseeh.ir

از ابتدای خلقت بشر به روی این کره خاکی، خداوند یکتا، پیامبران را یکی پس از دیگری فرستاد تا عهد و پیمان فطری بشریت را مطالبه نمایند، نعمت‌های به فراموشی سپرده شده را به خاطرها باز گردانند، به وسیله ابلاغ پیام‌های آسمانی، حجت را به آنان تمام کنند و دین‌های عقول را آشکار سازند.

عیسی مسیح - که درود خدا بر او باد- گلی است از چنین بوستانی آسمانی. پژوهشگران گروه پدر مهربان، در وبگاه [www.maseeh.ir](http://www.maseeh.ir) که پژوهشگاهی ست پیرامون مسیحیت برآند تا شخصیت و آموزه‌ها و بشارت‌های عیسی مسیح حقیقی را دگر بار به بشریت عرضه نمایند. به این پنجره شیشه‌ای که مرزهای زمان و مکان را درنوردیده است، خوش آمدید. پنجره‌ای که با گشودنش نسیمی آسمانی، به مشام جان می‌وزد. نسیمی که حامل شمیم حقیقی عیسی مسیح است، نسیمی که قلب‌ها را مطمئن می‌سازد و عقل‌ها را نورانی. وعده ما نفس کشیدن در مسیر این نسیم آسمانی.



طعم ایمان

## پرواز به شهر آرزوها

دنیا همه هیچ و کار دنیا همه هیچ!

حامد داودوندی

ایمان به آموزه‌های دینی، علاوه بر این که وظیفه‌ی ماست، طعم زندگی ما را تغییر می‌دهد. هر یک از آموزه‌های دینی، طعمی دارد که قدر عیار ایمان ما بیشتر باشد، طعم آن را در زندگی بیشتر احساس می‌کنیم. و این می‌تواند محکی باشد برای عیار ایمان ما. یکی از مهم‌ترین اصول اعتقادی ما، ایمان به معاد است. باور مرگ و معاد، به ما کمک می‌کند تا دنیا را از ورای ظاهر فریبنده‌ی آن نگاه کنیم و از نیرنگ‌های آن مصون بمانیم.

### پورشه‌ی قرمز من!

از ماشین که پیاده شدم، همه داشتند چهار چشمی نگاهم می‌کردند و محو پورشه‌ی قرمز من بودند. چند قدمی که جلوتر رفتم، پسری ۱۴-۱۳ ساله، جلو دوید و با هیجان گفت: «میشه اینو برام امضا کنی؟» و همزمان، عکس من را از جیبش درآورد. کم‌کم مردم دیگری هم که متوجه حضور من - یعنی صاحب پیراهن شماره ۱۰ تیم ملی - شده بودند، داشتند جمع می‌شدند. من که نمی‌خواستم بین مردم گیر کنم، گفتم: «خب پسر، اسمت چیه؟» و فوراً پشت عکس نوشتم: «تقدیم به دوست عزیزم، امیر؛ با بهترین آرزوها» به هر زحمتی بود، از بین مردم راهی باز کردم و خودم را رساندم به در هتل. جلو در کلی خبرنگار و عکاس و فیلم‌بردار منتظر من بودند. سرعتم را زیاد کردم، بلکه از شتر خبرنگارهای سمج راحت شوم.

درست در همین اثنا بود که مادرم گفت: «تو که هنوز نشستی! دوباره داری خیال بافی می‌کنی؟ پاشو!... پاشو! سطل آشغال رو بذار دم در!»

### نیرنگ آرزوهای رنگی

همه‌ی ما ممکن است آرزوهای بزرگ و کوچکی در زندگی‌مان داشته باشیم. آرزومندی به خودی خود، ناپسند و مذموم نیست و از جهاتی برای ادامه‌ی زندگی ما لازم است. پیامبر خدا در این باره می‌فرماید: «آرزو، رحمتی از جانب خدا برای امت من است. اگر آرزو نبود، هیچ مادری فرزندش را شیر نمی‌داد و هیچ کشاورزی درخت نمی‌کاشت.»<sup>۱</sup> امید به آینده و آرزومندی، مایه‌ی تداوم زندگی ماست و بدون آن زندگی ممکن نیست. اما همین حس آرزومندی اگر در مسیر صحیح خویش قرار نگیرد و از

حدود خود خارج شود، می‌تواند برای ما دردسرساز باشد. این آرزوهای دردسرساز، در فرهنگ دینی ما، به اصطلاح «آرزوهای دور و دراز»<sup>۲</sup> نامیده شده‌اند.

آرزوهای دور و دراز، آرزوهایی هستند که نه تنها در زندگی، ما را از مسیر حقیقی خود خارج می‌کنند و به ما وعده‌های دروغین می‌دهند، بلکه





### طول آرزوی شما چقدر است؟

آرزو و امید، همواره به چیزی تعلق می‌گیرد که دلخواه ماست. بنابراین، هنگامی که مؤمنان از امید و امیدواری سخن می‌گویند، منظور امید به رحمت خداوند و کسب رضای اوست. اما گاهی این اصل مهم به فراموشی سپرده می‌شود و آرزوهای ما، زمین‌گیر می‌شوند و به جای پرواز به سوی بهشت

نیرنگ‌ها هشدار داده و فرموده‌اند: «هیچ عهدشکنی در نیرنگ‌بازی و هیچ چیزی در دروغ‌پردازی مانند آرزو نیست.»<sup>۲</sup> فراموش نکنیم که قصد ما سخن گفتن از مصداق خاصی از آرزوی دور و دراز نیست؛ بلکه هدف، دوری از احساس کلی «آرزوی دور و دراز داشتن» است. در واقع ما تلاش می‌کنیم خود را از این مدل زندگی مصون نگاه داریم.

آنچنان ما را با نیرنگ‌بازی خود، مشغول خویش می‌سازند که در این غفلت، تمام سرمایه خود را می‌بازیم و در نهایت نیز، آنچه نصیبمان می‌شود ناکامی است. زیرا آرزوهای انسان، گاه آن قدر، گسترش می‌یابد که حتی اگر بخشی از آن‌ها برآورده شود، باز هم احساس ناکامی می‌کنیم. امیر مؤمنان پیشتر به ما نسبت به این



است. این احساس که حالتی درونی است، ره‌آورد آرزوهای دور و دراز است. آرزوی دور و دراز مثل سرابی است که افرادی را که به آن نگاه می‌کنند می‌فریبد و کسانی را که به سوی آن آن بروند و به آن امید ببندند، ناامید می‌کند.<sup>۴</sup> چرا که آرزوی دور و دراز بی‌پایان و دست‌نیافتنی است و مدام گسترش می‌یابد. البته این گسترش روز افسون ناشی از فریبندگی دنیاست که باید در مقابل آن هوشیار بود.

امیرمؤمنان به روشنی دست دنیا را برای ما رو می‌کنند: «دنیا شیرین و زیباست. مردم را با شهوات، شیفته می‌سازد و با جلوه‌های و پدیده‌هایش ظاهرسازی می‌کند. به خدا سوگند، دنیا هر کس را که به آن آرزومند باشد فریب می‌دهد و هر کس را که به آن امید داشته باشد، ناامید می‌کند.»<sup>۵</sup>

نشانه دیگری که می‌تواند ما را نسبت به افتادن در دام آرزوها، هوشیار نماید، کوچک‌انگاری داشته‌ها است. کسی که صاحب آرزوهای طولانی است، همواره لذت را در آنچه ندارد می‌پندارد و به همین دلیل از آنچه دارد بهره‌مند

**اولین نشانه‌ای که می‌تواند به ما کمک کند تا درستی مسیر پرواز آرزوهایمان را تشخیص دهیم، تطبیق موقعیت و مسیر فعلی با نقشه پرواز است.**

**«احساس ناکامی مداوم» که حالتی درونی است، ره‌آورد آرزوهای دور و دراز است. آرزوی دور و دراز مثل سرابی است که افرادی را که به آن نگاه می‌کنند می‌فریبد و کسانی را که به سوی آن آن بروند و به آن امید ببندند، ناامید می‌کند**

خداوند در دام‌های زمین پرت می‌زند. بنابراین اولین نشانه‌ای که می‌تواند به ما کمک کند تا درستی مسیر پرواز آرزوهایمان را تشخیص دهیم، تطبیق موقعیت و مسیر فعلی با نقشه پرواز است. به بیان دیگر گاهی لازم است ما نگاهی به نقشه زندگی‌مان بیندازیم و مسیر خود را با توجه به قطب‌نماها و رادارهایی مانند «عقل» و «وجدان» که خداوند در اختیار ما قرار داده است، با نقشه اصلی بسنجیم تا اگر اشتباه آمده‌ایم به سرعت مسیر خود را تغییر دهیم. البته لازمه این کار این است که ما، نقشه راه را از قبل، از نمایندگی‌های معتبر الهی - که همان اهل بیت پیامبرند - تهیه کرده باشیم و البته همواره باید با ایشان که هم ما را می‌شناسند و هم مسیرمان را، در ارتباط باشیم که در پرواز، اصل، ارتباط با برج مراقبت است! وگرنه نقشه و قطب‌نما و رادار «ناید به کار»! اما غیر از این نشانه اصلی، ابزارها و نشانه‌هایی دیگری نیز وجود دارند که به ما کمک می‌کنند، «آرزوهای دور و دراز» را با سرعت بیشتری شناسایی کنیم.

یکی از این نشانه‌ها، احساس ناکامی مداوم



چهارشنبه - ۶ اردیبهشت  
۳ جمادی الثانی  
شهادت حضرت زهرا علیها السلام

شنبه - ۲ اردیبهشت  
۲۹ جمادی الاولی  
وفات محمد بن عثمان غمری،  
دومین نائب امام زمان علیه السلام

چهارشنبه - ۹ فروردین  
۵ جمادی الاولی  
ولادت حضرت زینب علیها السلام

پنجشنبه - ۱۷ فروردین  
۱۳ جمادی الاولی  
شهادت حضرت زهرا علیها السلام

خاک می‌گردد، با حساب رو به رو می‌شود، از آنچه بر جای گذاشته، بی‌نیاز می‌گردد و به آنچه از پیش فرستاده، محتاج می‌شود، سزاوار است آرزوی خود را کوتاه و عمل خود را [برای آخرت] طولانی کند.<sup>۸</sup>

اگر انسان به پایان‌پذیری عمر خود و به سرانجامی که دارد بیان‌پذیرد، بدون تردید، ز آرزوهای ویرانگر، بیزار می‌گردد و فریب آن‌ها را نمی‌خورد.

شاه‌بیت‌هایی از چنگ آرزوهای دور و دراز، زنده‌داری یاد مرگ و پس از آن است. کسی که عمر خود را کوتاه و ناپایدار بداند، از آرزوهای طولانی، دست‌خواهد‌کشید. بنابراین، شناخت صحیح زندگی، عمر و مرگ، موجب تعدیل و اصلاح آرزوهای ماست. بنابراین ایمان به مرگ و زندگی پس از آن، مؤمن را یاری می‌کند تا از دام آرزوهای دور و دراز که یکی از دام‌های مهم دنیا است، رهایی یابد و در عوض خود را برای زندگانی حقیقی و ابدی پس از مرگ، آماده سازد. برای مؤمن بهشت، شهر آرزوهاست.

#### پی‌نوشت:

۱. بخار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۷۵.
۲. در متون دینی، بیشتر از تعبیر «طول الأمل» استفاده شده است.
۳. غرر الحکم، ح ۷۲۵۱ و ح ۷۲۴۰.
۴. غرر الحکم، ح ۷۲۰۷: «الأمل کالسراب یغر من رآه و یخلف من رجاه»
۵. الکافی، ج ۸، ص ۲۵۶.
۶. غرر الحکم، ح ۷۲۹۸. همچنین رک: الکافی، ج ۵، ص ۸۵.
۷. مصرعی از گلستان سعدی: «گل همین پنج روز و شش باشد...»
۸. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۱۰.

**اگر انسان به پایان‌پذیری عمر خود و به سرانجامی که دارد بیان‌پذیرد، بدون تردید، ز آرزوهای ویرانگر، بیزار می‌گردد و فریب آن‌ها را نمی‌خورد.**



**ایمان به مرگ و زندگی پس از آن، مؤمن را یاری می‌کند تا از دام آرزوهای دور و دراز که یکی از دام‌های مهم دنیا است، رهایی یابد.**

نمی‌شود چنین افرادی همواره از داشته‌هایشان نالان و ناراضی‌اند و چیزهایی را آرزو می‌کنند که ندارند. برای کسانی که به این درد مبتلایند، مهم نیست چه دارند، مهم آن است که همواره آنچه را ندارند، مایه خوش‌بختی می‌دانند و حتی اگر زمانی به آنچه قبل‌تر آرزویش را داشته‌اند دست بیابند، باز هم احساس بهره‌مندی و خوش‌بختی نمی‌کنند و به آنچه در دوردست‌ها وجود دارد، چشم دارند.

البته روشن است که تمامی این حالات نسبت به دلبستگی‌ها و خواست‌های دنیایی است و کوچک‌انگاری کارهای نیک‌ها، عبادت‌ها و بندگی‌های خود در مقابل پروردگار، نه تنها مذموم نیست، بلکه اکیداً به آن توصیه شده است.

آرزوهای بلند، شیرینی و نشاط‌آوری نعمت‌های الهی را از یاد می‌برد و حتی ما را نسبت به آن‌ها ناسپاس می‌کند.<sup>۶</sup>

#### کجاست شهر آرزوها؟

ریشه این مشکل را -مانند بسیاری از موارد دیگر- باید در «ضعف شناخت» جستجو کرد. بنابر این اصلاح‌باورها و شناخت واقعیت‌های زندگی و دنیا، راه حل این مسأله است. واقعیت زندگی، این است که دنیا برای هر کس، «همین پنج روز و شش باشد!»<sup>۷</sup> و انسان، در این دنیا مهمان چند روزه است. کسی که به این واقعیت باور پیدا کند، آرزوهایش کوتاه و واقع‌بینانه خواهد بود.

و چه زیبا و راه‌گشا است کلام امیر کلام: «کسی که یقین داشته باشد، از دوستان جدا می‌شود، ساکن

یکشنبه - ۲۴ اردیبهشت  
۲۱ جمادی الثانی  
وفات حضرت ام‌کلثوم رضی الله عنها

چهارشنبه - ۳ خرداد  
۱ رجب  
ولادت امام باقر رضی الله عنه

شنبه - ۱۶ اردیبهشت  
۱۳ جمادی الثانی  
وفات حضرت ام‌البنین رضی الله عنها

شنبه - ۲۳ اردیبهشت  
۲۰ جمادی الثانی  
ولادت حضرت زهرا رضی الله عنها





اگه متواضع باشی بعد از مرگ هم ازت یاد می‌کنند

## افتاده باشی تا بلندت کنند!

درس اخلاق مرحوم آیت الله مجتهدی رحمه الله علیه

علی اکبر آخوندی



جمعه - ۱۲ خرداد

۱۰ رجب

ولادت امام جواد علیه السلام

ولادت حضرت علی اصغر علیه السلام

دوشنبه - ۱۵ خرداد

۱۳ رجب

ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام

پنجشنبه - ۴ خرداد

۲ رجب

ولادت امام علی النقی علیه السلام

جمعه - ۵ خرداد

۳ رجب

شهادت امام هادی علیه السلام

## انسان متکبر

تکبر توی لشگر جهله؛ یعنی اگر کسی به دیگران تکبر کنه و فخر کنه داره جهالت میکنه.

قبل از اسلام اعراب اونقدر تکبر داشتند که اگه سوار مرکب بودند و تازیا نشون می افتاد زمین، برای اینکه خم نشن اونو بر نمیداشتند. حالا اسلام اومد، میگه باید روزی ۱۷ رکعت نماز بخونی. یعنی ۱۷ بار رکوع برو و خم شو، ۳۴ بار هم سجده برو. اینجوری تکبرت میریزه.

باز اسلام میگه هفت دفعه توی صفا و مروه، خرّوله کن. این «خرّوله» میدونی یعنی چی؟ یعنی مثل شتر که تو بیابون حرکت میکنه، حرکت کن. اینجوری تکبرت کم میشه.

حالا یکی به خدا تکبر میکنه، یکی به انبیاء، یکی هم به بنده خدا. تکبر به خدا و تکبر از عبادت فقط مال فرعون نیست، امروز هم هرکس نماز نخونه تکبر از عبادت کرده. آیه قرآن میگه:

«إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ الْأَخْرِينَ»؛

یعنی هر کس از عبادت من تکبر کنه میره تو جهنم.

خیلی حواست باشه، شیطونم به خاطر همین تکبر رونده شد...

## انسان متواضع

حدیث داریم: «هرکس تواضع کند خدا او را بلند می‌کند و هر کس تکبر کند خدا او را بر زمین میزند»

هرچی تکبر بده، تواضع خوبه.

اگر تواضع داری، به همه سلام کن. بلندم سلام کن.

باز حدیث داریم: «کسی که عقلش زیاد شود اما تواضعش زیاد نشود از خدا دور می‌شود.»

تواضع تو رو به خدا نزدیک میکنه.

ما تو عمرمون زیاد دیدیم کسایی رو که تواضع کردند بعد تو زندگیشون ترقی کردند.

اگه تو متواضع باشی بعد از مرگ هم ازت یاد می‌کنند.

افتادگی آموز اگر طالب فیضی

هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

آب به زمینای بلند نمیرسه، همیشه به گودی میرسه. پس افتادگی کن.

از خدا بخواهیم که روح متواضع به ما بده.

روایت داریم که خدا میگه من بزرگی و رفعت رو در تواضع قرار دادیم ولی مردم در کبر به دنبال اون هستند. تکبر میکنه که در میان مردم بالا بشه، آقا بشه اما اینجوری نیست. تواضع کنی بالا میری، تکبر داشته باشی زمین می‌خوری!

نخستین نکته در تواضع، آن است که انسان گمان نکند با تواضع، خود را تحقیر کرده و شخصیت خویش را خوار شمرده است، بلکه تواضع مایه سربلندی و عزت در پیشگاه الهی است؛ زیرا عمل کردن به فرمان اوست. در نظر مردم نیز همین گونه است به این دلیل که آن‌ها تواضع را نشان عظمت و بزرگی شخصیت و بلندی روح انسان می‌دانند. پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «همانا تواضع مایه رفعت و بلندی مقام است. پس تواضع کنید تا خداوند شما را رفعت دهد.» یکی از آثار مثبت تواضع، در امان بودن از حسادت دیگران است، زیرا انسان متکبر به طور طبیعی مورد کینه و بی‌مهری و دشمنی دیگران است.

در مقابل تواضع که مایه رفعت است، تکبر مایه افتادگی و پستی است. در حدیث نبوی آمده است: «هر که برای خدا فروتنی کند، خدایش او را رفعت دهد و هر که تکبر کند، خدایش او را پست کند.»

چهارشنبه - ۱۷ خرداد

۱۵ رجب

وفات حضرت زینب علیها السلام

یکشنبه - ۲۸ خرداد

۲۶ رجب

وفات حضرت ابوطالب علیه السلام

شنبه - ۲۷ خرداد

۲۵ رجب

شهادت امام کاظم علیه السلام

دوشنبه - ۲۹ خرداد

۲۷ رجب

بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله



## نیت؛ اولین رکن اعمال

حمید سودیان

منظور از نیت در اعمال، این است که بدانیم چه عملی را به چه قصد و انگیزه‌ای انجام دهیم. مثلاً وقتی آب می‌نوشم تا تشنگی خود را رفع کنم، نیتم «آب نوشیدن برای رفع تشنگی» است. اما اگر به خیال این که درون لیوان شربت است آن را بنوشم ولی اتفاقاً در آن آب باشد یا اینکه عملم نوشیدن آب است ولی نیتم این نیست. همچنین اگر قصدم از نوشیدن آب خنک شدن باشد، هر چند رفع عطش هم می‌شود ولی نیتم این نیست.

داشتن قصد قربت در یک عمل یعنی آن عمل را برای خضوع در پیشگاه خداوند عالم و اظهار طاعت و بندگی، انجام دهیم. «معمولاً» وقتی انسان مؤمن می‌داند «عملی را به نیت انجام وظیفه شرعی انجام می‌دهد» ناخودآگاه قصد قربت هم دارد و لازم نیست نیتش را از قلب بگذراند. اگر یک وظیفه شرعی یا یک عمل مستحبی، با این نیت انجام شود موجب نزدیکی و تقرب به خدای متعال می‌شود و ثواب دارد. اعمال عبادی به اعمالی گفته می‌شود که اگر با قصد قربت انجام نشود، اصل عمل صحیح نیست. مانند نماز، روزه، حج، زکات، وضو، غسل، تیمم و... مثلاً خواندن نماز بدون قصد قربت مانند آن است که اصلاً نمازی خوانده نشده است. برخی وظایف شرعی، عمل عبادی نیستند؛ یعنی بدون قصد قربت هم رفع تکلیف می‌کنند. مثل حجاب، شهادت درست در دادگاه، پرداخت حق مردم، وظایفی که زن و شوهر یا پدر و فرزند نسبت به یکدیگر دارند، پرهیز از محرمات و... این گونه اعمال را اگر با قصد قربت انجام دهیم، ثواب هم دارند.

### احکام مبتلا به!

- در اعمال عبادی به زبان آوردن نیت یا از قلب گذراندن آن: لازم نیست.
- مثلاً لازم نیست بگوییم: چهار رکعت نماز ظهر می‌خوانم قره‌آلی الله.
- البته اگر هم نیت را از قلب بگذرانیم یا به زبان بگوییم: اشکال ندارد.

### نیت روزه

- اگر قضای روزه چند ماه رمضان بر ما واجب باشد و در نیتمان معین نباشد روزه‌ای را که می‌گیریم قضای کدام ماه رمضان است، قضای آخرین سال حساب نمی‌شود. بنابراین کفاره تأخیر روزه آخرین سال ساقط نمی‌شود.
- روزی را که نمی‌دانیم آخر شعبان است یا اول رمضان، اگر به نیت اول رمضان روزه بگیریم؛ حرام است.
- برای نیت روزه در ایام ماه رمضان، همین که در ضمیر ناخود آگاه خود انگیزه روزه داشته باشیم؛ کافی است. (حتی اگر تفصیلاً متوجه نباشیم)

### نیت غسل

- اگر غسلی بر ما واجب است، لازم نیست در وقت غسل نیت کنیم که غسل واجب می‌کنیم، بلکه اگر فقط به قصد قربت باشد، غسل؛ صحیح است.
- اگر چند غسل بر ما واجب است، یک غسل به جا آوردن به نیت همه آن‌ها؛ کافی است.
- حتی می‌توانیم هم‌زمان با آن، چند غسل مستحب را هم نیت کنیم.

### نیت وضو

- اگر به قصد «قربت» و «با طهارت بودن» وضو بگیریم، هر وقت که باشد چه قبل از وقت نماز و چه بعد از شروع وقت، وضویمان؛ صحیح است.
- همچنین با این وضو هر عملی که وضو لازم دارد را می‌توان انجام داد؛ از جمله خواندن نماز.



## نیت نماز

• اگر در وقت خواندن نماز ظهر یا عصر، نیت خواندن ۴ رکعت نماز را داشته باشیم ولی ندانیم نمازمان ظهر است یا عصر، نماز باطل است.

• فرض کنید در یک زمان هم می‌خواهیم نماز ادا بخوانیم و هم نماز قضا، مثلاً ۴ رکعت نماز ظهر و ۴ رکعت نماز قضای ظهر؛ در این صورت اگر در نیتمان مشخص نباشد کدام نماز اداست و کدام یک قضا، نماز اداء: صحیح است. ولی نماز قضا باید: تکرار شود.

• اگر در جایی که نمازمان شکسته است به خیال آن‌که نماز کامل می‌باشد نماز را شروع کنیم و قبل از رکوع رکعت سوم متوجه شویم، باید نماز را ۲ رکعتی تمام کنیم و نماز: صحیح است.

ولی در صورتی که به رکوع رکعت سوم وارد شدیم، نماز باطل است.

• همچنین اگر در جایی که نمازمان کامل است به خیال آن‌که نماز شکسته می‌باشد نماز را شروع کنیم و قبل از پایان نماز و به هم خوردن صورت نماز متوجه شویم، باید نماز را ۴ رکعتی تمام کنیم و نماز: صحیح است.

• کسی که به اندازه خواندن یک رکعت نماز وقت دارد، وظیفه‌اش: به نیت اداء خواندن نماز است.

ولی به تأخیر انداختن نماز تا این زمان: معصیت است.

• اگر نمی‌دانیم برای خواندن نماز وقت باقی است یا نه، می‌توانیم: به نیت «ما فی الذمه» نماز بخوانیم. (یعنی آن‌چه به عهده ماست اعم از اداء یا قضا)

## اخلاص در نیت

• اگر در یک عمل عبادی (واجب باشد یا مستحب) ریا کنیم، یعنی قصدمان از آن عمل این باشد که دیگران ببینند، آن عمل: باطل است. و مرتکب معصیت هم شده‌ایم.

• اگر ریا نکنیم اما قصد قربت هم نداشته باشیم: باطل است. ولی معصیت نکرده‌ایم.

• اگر قسمتی از عمل با ریا همراه باشد، اگر چه آن قسمت مستحبی باشد مثل قنوت در نماز، باز هم عمل عبادیمان: باطل و حرام است.

• ریا یک فعل اختیاری است؛ پس اگر در هنگام عمل، کسی ما را دید و ما بی‌اختیار خوشحال شدیم که او می‌بیند، عملمان: صحیح است.

هر چند این نشان دهنده آن است که ما هنوز از درجات بالای اخلاص برخوردار نیستیم!

• البته اگر وقتی فهمیدیم کسی ما را می‌بیند، عمل را به قصد نشان دادن به او مفصل‌تر انجام دادیم، این عمل: ریا و باطل و حرام است.

• ریا در غیر اعمال عبادی که قصد قربت نمی‌خواهند: جایز است. حتی در وظایف شرعی.

• پس اگر فرزندان حاضر به انجام وظایف شرعی غیر عبادی مثل حجاب یا گوش ندادن موسیقی حرام نیست و شما می‌توانید مجبورش کنید، این کار بر شما: واجب است.

البته اگر از راه موعظه و تشویق و... این کار را بکنید بهتر است.

• اگر بعد از انجام عمل ریا کنیم، عملمان: باطل نمی‌شود. اما ثوابش از بین می‌رود. مثلاً چنان چه بعد از وضو گرفتن با قصد ریا و خودستایی به دیگران بگوییم که با وضو هستیم، می‌توانیم با این وضو نماز هم بخوانیم هر چند ثواب وضو را از دست داده‌ایم.

• اما در بعضی موارد اگر قصد ما خودنمایی و خودستایی نباشد، نشان دادن عمل به دیگران ریا محسوب نمی‌شود و با قصد قربت منافات ندارد، بلکه حتی مطلوب هم هست:

۱. **تعلیم دیگران.** اگر ضمن قصد قربت، به گونه‌ای عمل را انجام دهیم که دیگران هم یاد بگیرند، عملمان: صحیح است. مثل این که بخواهیم فرزندان درست نماز خواندن را یاد بگیرند.
۲. **اقامه شعائر دینی.** اگر علنی کردن اعمال موجب زنده شدن شعائر و قوت گرفتن روح دیانت در بین مردم شود، عمل: صحیح است. مثل شرکت در نماز جماعت یا دسته عزاداری.
۳. **رفع اتهام از خود.** اگر کسی که مورد اتهام قرار گرفته است برای رفع اتهام از خود عملش را به دیگران نشان دهد، عمل: صحیح است. مثل اینکه بگویید کسی نماز نمی‌خواند و او برای رفع این اتهام، جلوی دیگران با قصد قربت نماز بخواند.
۴. **تجهیز و تشییع جنازه میت.** اگر در تشییع جنازه برای تسلی دل صاحب عزا خودمان را به او نشان دهیم، عمل تشییع جنازه که از مستحبات است: صحیح می‌باشد.



## وظیفه من چیه؟!!

محمد ابراهیم کلباسی



۹۱۱۰۱۳

بپیونده و البته با دست‌مزدی که می‌گیره به اسلام و مسلمین کمک کنه! فقط مونده بود به کدومشون بپیونده که زود به تیم ملی برسه! باز خدا رو شکر همین چند وقت پیش فردوسی پور عزیز کمی پرده از پشت پرده فوتبال برداشت و معلوم شد چه خبره و با اینکه حیا کرد و زود پرده رو انداخت، همون قدرش هم کافی بود تا علی‌رغم میل خیلی باطنی واقعی، احسان جان از ترس حرف و نقل و مردم چی می‌گن، فوتبال رو از لیست نامزدها خط‌بزنه و از دنیای فوتبال، به طرفداری بارسلونا در شب‌های سخت جام باشگاه‌ها و لالیگا بسنده کنه. صبح فردای بازی‌ها هم طبق معمول، زنگ اول رو از شدت این تهجد شبانه، معصومانه با دهن باز به خواب می‌رفت. تنها مشکل، معلم ریاضی بود که چون مدیر مدرسه هم بود، احسان جرأت خوابیدن سر

چنان بی‌هوا زد تو دلم که خم شدم و از درد به خودم پیچیدم. در همین حال ریسه می‌رفتم و واقعاً امر بهم مشتبه شده بود که اشکی که تو چشمم جمع شده مال درده یا از شدت خنده به این وضع افتادم.

یه «نُتُر» کشیده گفتم و راه افتاد رفت اون ور حیاط. اما من لحظاتی همون جا منزل کردم و سیر خندیدم. در پی احساس وظیفه‌های هر روزه، شغل‌های زیادی تا به اون روز نامزد رفیق بامزه من احسان شده بودند و ما هم هی دعا می‌کردیم میونش با این یکی نامزد به هم نخوره ولی خُب...

باحالی قضیه این بود که چون احسان جان خوره فوتبال بود و فقط، علاقه ویژه‌ای به دربیل‌زدانی داشت - نه توانشو - گاهی این «احساس وظیفه شرعیّه» رو فراموش می‌کرد و به سرش می‌زد به یکی از تیم‌های لیگ برتری

خُب خود تو فکر می‌کنی وظیفه من چیه؟!!

همین طور که زل زده بود تو چشمم و منتظر جواب بود، پیش خودم حساب کردم اون جور که حافظه من یاری می‌کنه، جدا از اینکه این دهمین باره که این سؤال رو از خود من می‌کنه، تنها کسی که احسان ازش کسب تکلیف نکرده که بفهمه وظیفه‌ش تو این دوره زمونه چیه حسن آقا مدیرعامل و رئیس هیئت مدیره سوپرمارکت محله‌مونه که البته با حفظ سمت صندوقدارم هست. البته شاید از سبزی‌فروشه هم نپرسیده باشه، حالا دقیق تو ذهنم نیست.

یه کم به دور خیره شدم. بعد مستقیم تو چشمم نگاه کردم. دهنم رو باز کردم و با مکث کوتاهی گفتم: «خُب معلومه، جنگ! الیوم پیوستن به انقلابیون وال استریت وظیفه عینیّه!»

- توان رسوندن پاسخ به تو رو هم دارن؟  
 - بله  
 - تا به حال چیزی به عنوان وظیفه ازت خواستن؟  
 احسان ساکت موند. همین جوری فقط به آقای زرین نگاه می‌کرد. شاید نزدیک به ۱ دقیقه همین طور گذشت. آقای زرین گفت:  
 - اگه نگفتن پس تو یک وظیفه خاص نداری که اگر اون رو انجام ندی ازت راضی نباشن. بله، وظیفه تو همین عمل به واجبات و ترک محرمانه که بهت گفته شده و می‌دونی. اما اگه می‌خوای بیشتر از این کاری بکنی، که لازم هم هست، در زمینه‌هایی که استعداد داری تلاش کن، خودتو توانا کن و ازشون بخواه که کاری بهت بسپرن. تبلیغ دین کار مهمیه، کار دقیقه، همه مشکلاتی هم که گتی درسته و این یعنی ما باید توانا بشیم تا عرضه یاری امام زمان رو داشته باشیم و توفیق هم پیدا کنیم که حضرت لطف کنن کاری به ما بسپرن. آقای زرین ساکت شد. چند لحظه گذشت. لبخند و خوشحالی تمام صورت احسان رو پر کرد. آقای زرین هم لبخندی بهش زد. احسان دیگه هیچی نگفت. پا شد و به سمت در حرکت کرد. نمی‌دونم این چه چیزی بود که احسان فهمید و من نفهمیدم! احسان از در که داشت بیرون می‌رفت نگاهی بهم کرد. تقریباً حس یه زنبیل بهم دست داد که جا مونده و برش نداشتن. همین طور که پا می‌شدم گفتم با اجازه و سریع رفتم دنبال آقا احسان.

می‌خواست گفت. از حط الرجال در همه پست‌های دینی گرفته تا آمار بچه شیعه‌هایی که هر روز مسیحی و بودایی می‌شدن. از فقر خانواده‌های شیعه در جنوب کشور و فعالیت گسترده وهابی‌ها و بهایی‌ها. احسان همین جور می‌گفت و منم با دهن باز قضیه رو دنبال می‌کردم. همیشه فکر می‌کردم این سؤال «وظیفه» فقط یه جور ژست گرفتن احسانه که چند وقت یکبار گیر می‌ده بهش، اما حالا می‌دیدم که اطلاعات خوبی داره و حرف‌هایی که می‌زنه واقعاً از ته دل و همون احساس وظیفه‌ست. در تمام این مدت آقای زرین با آرامش تمام نگاهش می‌کرد طوری که مشکوک شده بودم که شاید جزء دسته افرادی که با چشم بازی می‌خوان. احسان همه حرف‌هاش رو زد و آخرش گفت:  
 حالا شما می‌گین وظیفه من چیه و اگه چی کار کنم امام زمان از من راضی‌ن؟

داختم حق رو به آقای زرین می‌دادم که بنده خدا حق داره سر ظهر با این همه حرف به خواب رفته باشه که یه تکونی خورد و آماده شد صحبت کنه، شایدم از خواب بیدار شد!

- یه سؤال ازت می‌کنم آقای شاکری با دقت جواب بده.

احسان گفت چشم.

- آیا تا به حال از خود امام زمان علیه السلام خواستی که وظیفه‌ت رو بهت به گن؟  
 - بله خواستم.

یه کم با تعجب خیره بهش نگاه کردم. آقای زرین بلافاصله گفت:

- به نظرت ایشون حرفت رو شنیدن؟  
 - بله

- آیا علم پاسخ گفتن به تو رو دارن؟

- بله

کلاسش رو نداشت و به اجبار زنگ دوم و سوم رو می‌خوابید بلکه جبران مافات کنه. واقعاً که بعضی معلم‌ها چقدر بی‌ملاحظه‌ن! سر کلاس دینی که می‌خوابید آقای زرین خیلی راحت از کنارش رد می‌شد و به روی خودش هم نمی‌آورد. اما بچه‌ها راحت از کنار چنین سوژه مستعدی نمی‌گذشتند و چه بلاها که سر این بنده خدا نمی‌آوردن. آخریسم این که چهار نفری با آداب و رسوم خاصی رفتن بالا سرش. سه نفر جلوی یکی دیگه که نقش رئیس رو بازی می‌کرد خم شدن و گفتن «وظیفه؟» اونم دستاش رو در هم گره کرد، سرش رو به پایین خم کرد، چشماش رو بست و با لحن مرموزی گفت «بزنید» و نوک‌های پرگار بود که همگی با هم به... و جیغ احسان...

لاجرم این رفیق ما روزها رو به حساب خودش پشت این صندلی‌ها تلف می‌کرد و در حالی که ما دنبال X می‌گشتیم، اون دنبال وظیفه می‌گشت. یک روز در حالی که سعی کردم خنده‌م نگیره خیلی جدی گفتم: «بیا بریم از آقای زرین بپرس». اما متأسفانه آخرش یه کم از خنده‌ای که قائم کرده بودم پیدا شد و همین کافی بود تا قهر کنه بره. رفتم گرفتمش و کلی «به خدا» گفتم تا قبول کرد قصد اذیت نداشتیم. چهارشنبه به آقای زرین گفتم و قرار شد ظهری بعد از کلاس بریم پیشش.

بنده هم به عنوان پیشنهاد دهنده به عبارت دقیق کلمه، خفت شدم و مجبور شدم قید پینگ‌پنگ رو زده با آقا احسان برم به نشست ویژه «وظیفه»...

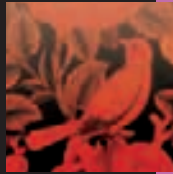
احسان هرچه دل نه چندان تنگش





### نام‌های سیده بانوان عالم

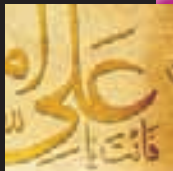
هر اسمی از ایشان، اشاره به حقیقتی از حقایق وجودی آن حضرت دارد و لذا یکی از راه‌های کسب معرفت «سیده زنان عالم»، تدبر و تحقیق در اسماء و القاب ایشان است.



صفحه ۵۲

### خدا، تنها خدا داند علی کیست

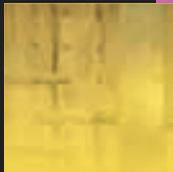
برای شناخت ارزش‌های والاتر هر امر ارزشمند دیگری نیز رواست به کسی رجوع کنیم که آن را بهتر از من و تو می‌شناسد؛ کسی که عمر خود را در ارتباط با آن امر گذرانده باشد؛ کسی چون زرگر...



صفحه ۵۶

### چیزی از مادرشان نپرس...

سفیر روم نمی‌دانست که «دختر پیغمبر» برای این قوم هیچ معنا و فضیلت خاصی ندارد... البته چرا... از او خاطره دارند، خاطراتی که پدرانشان برایشان تعریف کرده‌اند... سفیر روم نمی‌دانست، اگر می‌دانست نمی‌گفت، نمی‌پرسید...



صفحه ۶۴



# ..برونده و پرتة

«فاطمیه» فقط فاطمیه نیست!

فاطمیه، «محمدیه» است، چون فاطمیه حاصل

پرداخت مزد رسالت رسول خداست!

فاطمیه، «علویّه» است، چرا که فاطمیه، فریاد مظلومیت

امیر مؤمنان، است؛

فاطمیه، «حسنیه» است، زیرا فاطمیه بغض فروخته و

راز ناگفته امام مجتبی‌ست؛

فاطمیه، «حسینیه» است، زیرا فاطمیه آغاز ماجرای

کربلاست؛

و

فاطمیه، «محسنیه» است، به دلیلی که... تنها «فصّه»

می‌داند...

«فاطمیه» نزدیک است.



به قلم چیزی جاری نمی‌شود، گویی منبع الهام از «من» دل‌گیر است. چندی است دست‌هایم را نمی‌گیرد تا به نوشتن هُل دهد و قلب را به تپش دو چندان وانمی‌دارد. نکند با «من»...!

فکر می‌کنم نکند به او جفایی کرده‌ام، یا وقتی تلنگرم زده روی گردانده‌ام. شاید چنین باشد. «من» صدایش را همواره در گوش دارم که از من یاری می‌طلبد. نه برای خودش که در حقیقت برای من. گویی اصرار دارد که به او توجه کنم تا از عنایت او بهره ببرم. ولی در را محکم به رویش می‌بندم و می‌گویم: «دیر آمدی، زودتر منتظرت بودم، الآن کاری دارم. زودتر از تو کسی آمد و کاری سپرد. الآن مشغول آن هستم.» به همین سادگی.

می‌گویم نمی‌بینی به من پشت کرده‌اند، بعد که چشمشان با من زاویه‌ی ۱۸۰ درجه پیدا کرده، به راحتی به من دروغ می‌بندند، انکار می‌کنند، و همه‌ی نیکی‌هایم را به «من»‌ها به دید تردید می‌نگرند؟ می‌گویم تو که پیش‌تر با ما به از این‌ها بودی، کاری بکن. اما من معتقدم او دیر آمده و ما گرفتاریم.

وقتی توی وجودم فریاد می‌کشید «هل من ناصر»، آرام و بی‌واشکی دستم را از جیب بی‌خیالی‌ام در می‌آوردم و می‌کردم توی گوش! مبادا وظیفه‌ای گریبان‌گیرم شود. منبع الهام آرام آرام از «من» هم قطع امید می‌کند... این بار اولش نیست. اصلاً گویی ناف او را با قطع امید بریده‌اند. حالا من راحت‌تر زندگی می‌کنم. می‌خورم بی‌دغدغه، می‌نوشم بی‌نگرانی، پول درمی‌آورم بی‌اضطراب و می‌نویسم بدون یک سر سوزن الهام! اما «او» نه روز خوش دارد و نه شب آرام. به خاطر «من»‌هایی که به او پشت کرده‌اند یا سرگرم به آتش کشیدن شرشر وجود اویند با قلم، زبان و خلاصه هر چه در توان دارند!

نه آتش جدید است و نه پشت کردن؛ نه انکار جدید است و نه دست رد به سینه‌ی یاری‌طلب زدن. قطع امید «او» نیز نو نیست. وقتی همه چیز کهنه و عادی شده دیگر نباید برای «او» مویه کرد و گریست. یا غمگین شد که قدر «او» نادانسته است. ما هم خودمان سرلوحه‌ی مصیبت شده‌ایم. نه مصیبت‌شناسی، بلکه مصیبت‌سازی. حالا ای «من»‌های جدید بیایید برویم استراحت کنیم تا داغ دلش را تازه کنیم. «او» بالاخره خودش می‌داند که دیروز و امروز فرق چندانی ندارد! اما منبع الهام، هنوز ناامیدانه می‌کوشد «من» را به یاری دعوت کند و سکوت مرگبار و آتش‌افروزم را بشکند. عجب استقامتی دارد «او» که این همه سال دوام آورده!

«من» «او» را آزد، دست رد به سینه‌اش زد و برایش آتش به ارمغان آورد. نشست و عین بچه‌هایی که از آتش بازی لذت می‌برند، تماشا کرد و خوشش آمد. البته «دست رد» را گاهی بر سینه‌ی «او» و گاه بر صورت او کوبید. آن قدر بود که بسوزد و اندک اندک جسمش بر زمین بریزد تا تمام شود و خاموش.

من، اما آیا به همان سادگی مشغول تماشای آتش بازی نشده‌ام؟ دست رد زده‌ام، زده‌ام؟ نشسته‌ام یا ایستاده؟... شورشی در من دارد هویدا می‌شود. انگار این بار قلمم چرخید، خدایا! گویی منبع الهام آشتی کرده است. سجده کنم یا ادامه بدهم؟ «او» هست، آیا من هم هستم؟

باز هم کنکور امسال را در موقع همیشگی برگزار می‌کنند تا ببینند من چه جور موجودی هستم؛ از اویم یا از «من». فاطمیه برای هزار و چندصدمین بار آمد...



## فاطمیه

برای هزار و چندصدمین بار آمد...

«من»

میشم توکلی بینا

حالا من راحت‌تر زندگی می‌کنم. می‌خورم بی‌دغدغه، می‌نوشم بی‌نگرانی، پول درمی‌آورم بی‌اضطراب و می‌نویسم بدون یک سر سوزن الهام!





ما، کوله باری از امید و آرزو داریم و نامه عملی مملو از سیاه مشق‌های خوب و بد. اما با همه روسیاهی و شرمندگی‌مان، دل به مهر شما بسته‌ایم و دست به دامان آستان آسمانی‌تان شده‌ایم!

«حَيِّ عَلِيَّ حَيْرَ الْعَمَلِ» بر لب جاری می‌کنیم، چون می‌دانیم نیکی به شما و فرزندانان است بانو!

زیارت دُرِّ نجف می‌رویم، چون یقین داریم شما را نیز زیارت کرده‌ایم!<sup>۱</sup>

هر روز بر شما درود و صلوات می‌فرستیم تا خدای مهربان رحمتش را شامل حالمان سازد و ما را با بهشتیان و خوبان درگاهش محشور سازد.<sup>۲</sup>

در غم و شادی لحظه‌هایمان، نام زیبایی‌تان را از یاد نمی‌بریم چون یاد شما آرام‌بخش است و شیرین زندگی‌مان...<sup>۳</sup> بلکه بتوانیم گناه را از خود دور سازیم و همسایه دیوار به دیوار خوبی‌ها گردیم!

نمی‌دانم چرا این روزها که می‌شود، باز دل ما هوای شهر بیغمبر می‌کند و ساکنان کوچه بنی‌هاشم... اینجاست، آری... اینجا، خانه‌ای است که وقتی دست‌های خالی به آن می‌رسند، سیراب اجابت می‌شوند... گلستانی است که بوستان‌های عالم، به بهانه آن آفریده شده و به یمن قدوم مبارک آن‌ها روزی داده می‌شوند. نقاش بی‌همتای عالم، زیبایی را از آن‌ها گرفته و به جان جهان، هدیه داده است. بانویی در آن خانه زندگی می‌کند که عصاره خلقت است و چکیده رحمت، همسری که فخر کائنات است و ابوالبرکات و فرزندان‌های که سید جوانان اهل بهشتند! نشانی خانه باران، همین جاست... اگر می‌خواهی در قیامت شایستگی ملحق شدن به رسول مهربانی‌ها را داشته باشی، باید همراه شوی...

بخوان همچون ترانه‌ای زیبا و دلکش... «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ فَاطِمَةَ وَ آبِئِهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيَّهَا وَ سِرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فِيهَا بَعْدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ»<sup>۴</sup>

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: ای فاطمه! هر کسی بر تو صلوات بفرستد، خداوند او را می‌آمرزد و هر جای بهشت که باشم، وی را به من ملحق می‌سازد.<sup>۵</sup>

**پی‌نوشت:**

۱. امام صادق ﷺ فرمودند: «حَيْرَ الْعَمَلِ» نیکی کردن به حضرت فاطمه ﷺ است و فرزندان آن حضرت. توحید صدوق، ص ۲۴۱.
۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۸.
۳. کشف الغمّه، ج ۱، ص ۴۷۲.
۴. کافی، ج ۸، ص ۱۰۹.
۵. فاطمه زهرا، شادمانی دل پیامبر ﷺ، مرحوم شیخ احمد رحمانی همدانی، ترجمه دکتر سید حسن افتخارزاده، ص ۳۶۱.
۶. معجم صحیفه الزهراء ﷺ، شیخ جواد قیومی.



## نشانی خانه باران

علیرضا پورمشیر

اگر می‌خواهی در قیامت شایستگی ملحق شدن به رسول مهربانی‌ها را داشته باشی، باید همراه شوی...



انسان‌ها برای تمایز از یکدیگر هر کدام به اسم خاصی نام‌گذاری می‌شوند. این نام‌گذاری در مورد انسان‌های عادی، اعتباری بوده و لزوماً بیان‌گر شخصیت و ویژگی‌های خاصی در آنان نیست. اما اسامی اولیاء الهی، توسط خداوند انتخاب می‌شود. لذا قطعاً تناسبی میان شخصیت آن بزرگواران و نام‌هایشان وجود دارد. اگر خداوند ایشان را مزین به اسامی خاصی می‌کند، به دلیل ویژگی‌هایی است که به ایشان اعطاء کرده است. بنابراین یکی از راه‌های شناخت ابعاد وجودی این بزرگواران، تدبر در اسامی ایشان است.

این واقعیت در مورد حضرت زهرا علیها السلام نیز صادق است. هر اسمی از ایشان، اشاره به حقیقی از حقایق وجودی آن حضرت دارد و لذا یکی از راه‌های کسب معرفت «سیده زنان عالم»، تدبر و تحقیق در اسماء و القاب ایشان است.

## نام‌های سیده بانوان عالم

تدبری کوتاه بر برخی اسامی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

سلمان قنبری



۹۱۱۰۱۶





## صدیقه

این نام به معنای کسی است که بسیار راستگو بوده و همواره هر آن چه که حق و ثابت است تصدیق می‌کند و همچنین عادتی در گفتار جز راستگویی ندارد. این معنا از راستگویی ملازم با شکرگزاری و شرافت همیشگی نیز می‌باشد.

## صدیقا

## مبارکه

این لفظ برگرفته از «برکت» به معنای «نفع زیاد» می‌باشد. آن حضرت مبارکه نامیده شد به این جهت که هر کس او را دست‌آویز خود قرار دهد و دست توصل به دامان او زند در دنیا و آخرت رستگار شده و نفع زیادی خواهد برد. همچنین بروز و ظهور تمامیت دین خدا به برکت وجود مبارک ایشان بعد از رسول خدا ﷺ بوده است.

## مبارک

## زکیه

نام دیگر ایشان زکیه است. یعنی کسی که از خبائث نفس و کینه و بخل و حسد و هرگونه پلیدی ظاهری و باطنی پاکیزه است. حضرت فاطمه علیها السلام به تمام معنی از هرگونه پلیدی منزّه بودند.

## زکیه

## راضیه

راضیه یعنی کسی که به خداوند متعال قناعت کرده و غیر او را بر نمی‌گزیند. به عبارت دیگر کسی که همواره تسلیم تقدیرات الهی است و در این راه هیچ‌گاه خشمناک نشده به گونه‌ای که رضا و خشنودی خدا را بر رضا و خشنودی خود غلبه می‌دهد.

## راضیه

## زهراء

نام دیگر آن بزرگوار زهراء است. این نام به معنای نورانی و نوردهنده و درخشنده است. جابر بن عبدالله از امام صادق علیه السلام درباره علت نامیده شدن حضرت فاطمه به این نام سؤال کردند که حضرت فرمودند: زیرا خداوند متعال او را از نور عظمت خویش آفریده است.<sup>۲</sup>

## زهرا

## فاطمه

فاطمه به معنای «بریده شده از هر چیزی» است. امام صادق علیه السلام چند مصداق برای این معنا فرموده‌اند که هر کدام وجهی از وجوه منزلت حضرت را برای ما هویدا می‌کند.<sup>۱</sup>

۱. در زندگی آن حضرت ذره‌ای شرّ وجود ندارد. ایشان از هر آن چه بتوان نام «شرّ» بر آن نهاد، پاک و میرا و بریده است.

۲. همه مردم از کنه معرفت ایشان جدا شده و نمی‌توانند وی را بشناسند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: لیلۃ القدر شبی است که از هزار ماه برتر و برابر ۸۳ سال عمر است. ائمه علیهم السلام مراقب بودند که این شب را درک کنند و از برکات آن استفاده کنند. از مجموع سخنان معصومین علیهم السلام استفاده می‌شود که اگر کسی بخواهد «لیلۃ القدر» را درک کند باید ارتباط معرفتی ویژه‌ای با حضرت فاطمه زهرا علیها السلام داشته باشد.

۳. کسی که محبت ایشان را دارد از آتش بریده و جدا است. در محشر خطاب به حضرت علیها السلام می‌فرمایند: هرکس به تو و فرزندان ارادت و محبت دارد شفاعت کن تا وارد بهشت شوند.<sup>۲</sup>

۴. همچنین ایشان بریده شده از خلق هستند و فکر و روحشان تماماً متوجه خدا بود. به گونه‌ای که در این راه جان خویش را نیز فدا کرد.

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۳.

۲. الانصاف با ترجمه رسولى محلاتى ص ۴۷۹.

۳. رک: جنة العاصمه، ص ۵۰.



## تا ابد در اندوه و ماتم

علیرضا پورمشیر

ندارد. مسئله وحدتی که مطرح شده، نه به این معنی است که شیعه نسبت به اعتقادات مسلمة خود سکوت کند یا آن را نادیده بگیرد. بلکه مقصود، وحدت تمامی مسلمین در برابر استکبار جهانی است که در فکر فروپاشیدن مبانی متقن اسلام است. اینک بر عموم شیعیان است که در روز شهادت حضرت زهرا علیها السلام، محافل و مجالس عزا اقامه نموده و با دسته‌جات عزادار در کوچه‌ها و خیابان‌ها ظاهر شوند تا گوشه‌ای از حق آن شهیده را ادا کرده باشیم.<sup>۳</sup> در پیامی دیگر نیز چنین تعبیر زیبایی را به کار می‌برند که: با برپایی مراسم سوگواری و عزاداری و به راه انداختن دسته‌جات، این روز را به عاشورای دوم تبدیل نمایید.<sup>۴</sup> حتی عزاداری به بهانه مادر سادات آنقدر اهمیت دارد که حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی در بخش آخر یکی از

آنگاه که حضرت امیر علیه السلام در سوگ حضرت زهرا علیها السلام می‌فرمایند: «پس از این، اندوهم ابدی است و شب‌هایم در این غم، با بیداری سپری خواهد شد»، چطور شیعیان، که خود را پیرو، محب و دوستدار ساکنان کوچه بنی‌هاشم می‌دانند، می‌تواند در عزای مادر مظلومانه‌شان آرام نه، قرار داشته باشند...؟!<sup>۲</sup>

از دیرباز همه بزرگان ما بر «تعظیم شعائر» استوار بودند و توصیه‌شان بر عزاداری و برگزاری مجالس روضه و برپایی دسته‌جات سینه‌زنی بوده است. به عنوان مثال، پیام مرجع فقید حضرت آیت الله العظمی لنگرانی به مناسبت ایام فاطمیه گواه روشنی بر این مطلب است که فرمودند: «...تعظیم این ایام و به پا داشتن مجالس عزا و مصیبت از سیره مسلمة و عملی بزرگان شیعه بوده و این امر، ارتباطی به قضیه وحدت

سوگواری و عزاداری در ماتم فقدان عزیزان، از دیر باز، در همه فرهنگ‌ها و در میان همه اقوام، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. عزاداری و سوگواری را می‌توان جلوه‌ای از ارتباط عاطفی و پیوند روحی افراد با یکدیگر تفسیر نمود و ریشه‌های آن را در احساس پاک انسان‌ها جستجو کرد.

دین اسلام نیز بر این واکنش طبیعی بشر، مهر تایید زده است که نمونه‌های آن را می‌توان در آیات قرآن کریم، سنت و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله به وضوح مشاهده نمود. گریه حضرت یعقوب علیه السلام بر یوسف پیامبر علیه السلام، گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر عمویسان حمزه، بی تابی اهل بیت علیهم السلام بر مصیبت حضرت ثارالله علیه السلام و یا حزن حضرت ابوتراب علیه السلام در فراق بانوی آب و آیین، همه و همه دلایلی هستند که خود، گواه بر این مطلبند.



### پی نوشت:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۲، اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۴۵۸، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، جلد ۱۰، صفحه ۲۶۵.
۲. کتاب «تا ابد اندوه، دلایل سوگواری شیعیان در ایام فاطمیه»، به اهتمام سید مجتبی موسوی راد، می‌تواند منبع مناسبی برای سوال‌های بی‌پاسخ شما باشد.
۳. پیام مرجع فقید حضرت آیت الله العظمی لنکرانی به مناسبت ایام فاطمیه ۱۳۸۲/۵/۷ می‌توانید برای رویت کامل این پیام‌ها به [www.lankarani.com](http://www.lankarani.com) مراجعه فرمایید.
۴. پیام مرجع فقید حضرت آیت الله العظمی لنکرانی به مناسبت ایام فاطمیه ۱۳۸۴/۴/۱۵.
۵. سخنان حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی در آستانه فاطمیه سال ۱۳۸۹ برای دریافت می‌توانید به پایگاه اطلاع رسانی ایشان به نشانی [www.vahid-khorasani.ir](http://www.vahid-khorasani.ir) مراجعه نمایید.
۶. برای دیدن ادامه استفتانات اعتقادی ایشان می‌توانید به [www.tabrizi.org](http://www.tabrizi.org) رجوع کنید.
۷. شاعر حسینی، از خاطرات مرحوم حضرت آیت الله العظمی میرزا جواد تبریزی، به کوشش جعفر تبریزی، چاپ دارالصدیقه الشهبده.

عنوان جَزَع بر آن منطبق شود، ثواب و اجر دارد. هر چند که موجب ضرر جانی شود. (لیکن نباید به حد جنایت برسد.) و مؤمنین باید با تمام وجود با شرکت در مجالس، با گریه کردن و سینه‌زنی شدید، هر چند به سیاهی یا خون مردگی دچار شود، حفظ شعائر نمایند.<sup>۶</sup> حفظ شعائر، تا آنجا در این روزگار مهم تلقی می‌شود که این مرجع فقید، در روزهای سخت بیماری از بیت خود همراه با دیگر مراجع و خیل جمعیت عزادار با پای برهنه به سمت حرم حضرت معصومه علیها السلام حرکت می‌کنند و این سنت زیبا توسط ایشان شکل می‌گیرد.<sup>۷</sup>

بارالها! ما را به روح صدیقه کبری علیها السلام ببخش و مورد نظر فرزندش، قطب عالم امکان قرار بده!

ایستاده بودی! ایستاده‌ایم  
ما، دیده‌بان خط سرخ فاطمیه‌ایم!

سخنرانی‌های خود در آستانه فاطمیه، وظیفه‌ای بر عهده ما می‌نهند: «علوین، علویات، فاطمیین، فاطمیات در تمام این مملکت، روز شهادت حضرت زهرا علیها السلام، باید به وسیله شما برای همیشه تضمین شود! شام غریبان، هیئات سادات مستقلاً بیرون بیایند. غیر سادات پشت سر آن‌ها. چرا؟! برای این که یک بلاغی است. کسی تبلیغ کرده، کسی واسطه تبلیغ است. آن مطلبی که رسانده به شما چیست؟ ختم وصیت این است: به فرزندانم تا روز قیامت، سلام مرا برسان! معنی دارد این کلمه، یعنی به آن‌ها بگو: نیمه شب حنوط شد، کفن شد و دفن شد...»<sup>۵</sup> و هنگامی که از مرجع شیعه، مرحوم آیت الله العظمی میرزا جواد تبریزی، درباره حکم سینه زدن، خراشیدن و سیلی زدن به صورت در مصائب اهل علیهم السلام استفتاء می‌کنند، چنین می‌فرمایند: «هر چه که



عَلَيْكَ يَا فَانَتْ  
 لَمَّا لَمَّا  
 مِنْ فِي السَّمَاءِ  
 مِنْ فِي الْأَرْضِ

شادت ظهـ وربندگی

## خدا، تنها خدا داند علی کیست

سعید پارسا

۹۱۱۰۱۸

۱. من و تو، زمرد مرغوب و زرناب که می بینیم، سبزی چشم نواز این جذبان می‌کند و زردی زیبای آن؛ اما این همه داستان نیست؛ همین زمرد و زر را گوهری و زرگر که می بیند، مجذوب مرغوبیت این می‌شود و خلوص آن. نه این که وی منکر سبزی چشم نواز این و زردی زیبای آن باشد؛ اما ارزش والاتر این و آن را نه به این چشم نوازی‌ها و آن زیبایی‌ها، که به این مرغوبیت‌ها و آن خلوص‌ها می‌داند. پس رواست که من و تو مرغوبیت زمرد و خلوص زر را، نه از رهگذر چشم ظاهر بین خود، که از راه دیده هنر بین گوهری و زرگر بباییم.

۲. برای شناخت ارزش‌های والاتر هر امر ارزشمند دیگری نیز رواست به کسی رجوع کنیم که آن را بهتر از من و تو می‌شناسد؛ کسی که عمر خود را در ارتباط با آن امر گذرانده باشد؛ کسی چون زرگر.

۳. من و تو، وقتی می‌خواهیم ارزش‌های (= فضایل) امیرمؤمنان علیه السلام را بر شمريم، «خیر» می‌بینیم و «خندق»؛ «لیلة المبيت» و «غدیر». اما آیا این همه داستان است؟ آیا کسی که عمر خود را در راه شناخت امیرمؤمنان علیه السلام گذرانده باشد نیز تنها همین‌ها را می‌بیند؟



۴. به عقیده من، یکی از افرادی که روایت فضایل امیرمؤمنان علیه السلام را از دریچه نگاه او بینیم، «علامه عبدالحسین امینی» است؛ نه تنها نگاهی به «الغدیر»، حاصل تلاش سی ساله او، و دیگر کتب ارزنده وی<sup>۲</sup> گواه عقیده من است، بلکه اگر تو هم کمی درباره اش بخوانی با من هم آوا خواهی شد. کافی است به عنوان مثال بدانی که او برای به دست آوردن برخی از منابع کمیاب که تنها در کتابخانه ای یافت می شد که فقط چهار ساعت در روز کار می کرد، به جای ناامیدی، یا حتی استفاده بهینه از آن چهار ساعت، با مسؤول کتابخانه هماهنگ کرده بود که بیست ساعتی را که کتابخانه بسته بود، در آن جا بماند و به پژوهش مشغول شود. و اصلاً من و تو تا به حال بیست ساعت در روز بیدار بوده ایم؟! یا بدانی تنها بدین علت که خبر به او رسیده بود که کسی گفته است: «شیعه شهید ندارد»، «شهداء الفضیلة» را نوشت. <sup>۳</sup> پس روایت فضیلت امیرمؤمنان علیه السلام را از دریچه نگاه او بنگریم؛ او که عمر خود را در راه شناخت امیرمؤمنان زیست.

۵. در یکی از سخنرانی هایی که از او شنیدم،<sup>۴</sup> سخن وی در همین رابطه بود. می گفت: من فضایل زیادی از امیرمؤمنان علیه السلام خوانده ام و شنیده ام و نوشته ام که همه نشان دهنده عظمت آن حضرت علیه السلام است. سپس یکی یکی این فضایل را بر شمرده: لیلۃ المبیت، که در آن، امیرمؤمنان علیه السلام برای رضای خدا و حفظ جان رسول الله صلی الله علیه و آله، جان خویش را در کف نهاد. خندق، که رسول الله ضربت آن حضرت علیه السلام را در آن روز برتر از عبادات آدمیان و جتیمان دانست. خیبر، که در آن، امیرمؤمنان علیه السلام قدرت الهی خود را به رخ مسلمان و مسلمان نما و یهودی کشید. غدیر، که در آن، خداوند دین را به ولایت و اولویت او کمال بخشید و رسول الله رسالت خود را ابلاغ فرمود، [و بسیاری دیگر از فضائل بسیار آن حضرت، که تو می دانی و او هم می دانست]. اما پس از گفتاری - نه کوتاه - درباره این فضایل، گفت: همه این ها فضایی است که عظمت آن حضرت را نشان می دهد؛ اما من عظمت امیرمؤمنان را در این ها نمی بینم. من عظمت امیرمؤمنان را در این می بینم که در جلوی رویش همسرش را می زنند و او صبر از کف نمی دهد. در این یکی... نه در آن همه.

اما چرا او عظمت امیرمؤمنان را در این صبر می بیند؟ این از رسالت نوشته من خارج است و وظیفه تو که به این فکر کنی؛ اما عجلتاً من تفسیر دیگری جز «شدت ظهور بندگی خدا» در این رخداد نمی یابم...

#### پی نوشت:

- \* عنوان این مقاله برگرفته از شعر سید علی موسوی گرماردی می باشد.  
 ۲. مانند سیرتتا و سنتنا، شهداء الفضیلة، ثمرات الاسفار، فاطمة الزهرا و...  
 ۳. و از این دست خاطرات از مجاهدت های او در راه دین بسیار است.  
 ۴. مجموعه ده شب سخنرانی ایشان، درباره «محبت خدا و اولیای او»، عبارات نقل شده، مضمون بیانات ایشان است.

# کوه پارس غربت و محمّدی سر مردود

## آتشی که به گلستان افتاد...

حمید محمودزاده

قصه‌هایی شنیده‌ام شنیدنی؛  
غصه‌هایی بی‌کمران و باور نکردنی!  
شادمانی دیده‌ام و غم، سربلندی  
و شرم! روزگاری شیرین و رویایی  
و روزگاری امان تلخ و جاتکاه!



۹۱۱۰۱۹

آرامم کند؛ که دستی نا پاک بر چهره‌ام  
نشست و صدایی پلید و شیطانی به  
لرزهام افکند...  
کودکان خردسال خانه، که رنگ  
از رخسارشان پریده بود، چون من  
می‌لرزیدند و پناهی می‌جستند. یکی  
آغوش گرم پدر، دیگری دامان پُر مهر  
مادر و آن سو دختری خردسال، فضا را  
پناه خود برگزیده بود!  
شیطان! بانگ برمی آورد و علی را  
می‌طلبید....

سایه ساربالا سرشان علی را تا حدّی از  
هیاهو و غوغاهای بیرون از این سرای  
عرشی، حفظ می‌کنم .  
اما افسوس و هزاران افسوس...  
این روزگار شیرین دیری نپایید...  
با شهادت پیامبر خدا، یکباره روزگارم  
به سیاهی گرایید! غم همه وجودم را  
فراگرفت. علی، پس از سه روز، تنها به  
همراهی یازده نفر، غریبانه بر پیکر پسر  
عمّ گرامیش، رسول خدا، نماز می‌گزارد!  
خنکای طنین نماز او می‌توانست قدری

نمی‌دانید چه احساسی داشتم وقتی  
که دست‌های پیامبر بر شانه‌هایم  
می‌نشست و آوای دل‌نشین سلامش بر  
اهل بیت طهارت از سینه من به گوش  
اهل خانه می‌رسید.  
پیامبر را در ورای من گلخانه‌ای بود،  
بهشتی و ریحانه‌هایی خوش بو! همواره  
در التهاب بودم که مبادا در جست و  
خیزهای کودکانه دو ریحانه رسول،  
آسیبی از من بدان‌ها برسد. دل، خوش  
داشتم که بهشتی از گل‌های رسول و



شکوائیه اش زیرو رو شود؛  
 ... و آنگاه علی را، و سپس در میان اشک و آهش،  
 فضّه را به یاری طلبید.  
 زینب اما در آن میانه، چون ابر بهمار اشک  
 می ریخت...  
 گاه به سوی مادر می دوید و گاه با دستان  
 کوچکش، اشک مظلومیت از چهره پدر پاک  
 می نمود!  
 ... و آن نامردمان، علی را بسته به ریمان  
 دشمنی هایشان، با خود از خانه بیرون بردند!  
 چه روزها و شبهایی بر ما می گذشت...  
 بارها می شنیدم: فاطمه، آن که مریم به  
 کنیزش افتخار می کند، در محراب عبادت اشک  
 می ریخت و ناله سوزناک «اللَّهُمَّ عَجِّلْ وَفَاتِي»  
 بر لب داشت و ریحانه های بهشتی او «حسن،  
 حسین و زینب» در میان حق هق گریه های  
 معصومانه شان، ملتسمانه، شفای مادر را از خدا  
 می طلبیدند!  
 تا آنکه...  
 در پناه تاریکی یک شبِ محرمانه! دور از چشم  
 همه تاریخ! لحظاتی بر من فرارسید که بیانش را  
 تاب نمی آورم.  
 چند مرد، سینه ام را شکافتند و پیکر نحیف زهرا  
 را بنهاد بر تابوتی بردوش گرفتند و با قدم هایی  
 آرام اما جانسوز از خانه بیرون رفتند.  
 من، پای بست زمین مانده بودم و نظاره می کردم!  
 ... و آخرین توشه هایم را از پیکر زهرا با نگاهی  
 آکنده از حسرت بر می گرفتم.  
 علی، آرام و مظلوم اشک می ریخت، فرزندان  
 فاطمه نیز می سوختند و دم بر نمی آوردند. گویی  
 از سوز گریه غریبانه پدر و کودکان، چشمان مادر  
 نیز در میان تابوت، گریان شده بود.  
 حسن و حسین، و زینب، در غم از دست دادن  
 مادری هجده ساله و علی در فقدان امانتی که نه  
 سال به او سپرده شده بود می گریستند. و من نیز  
 در ایام گذشته...  
 من در خانه ای بودم که...



به ناگاه فاطمه را پریشان و مضطرب در کنار  
 خود ایستاده یافتیم!... و علی را آن سو، خاموش و  
 مظلوم، جامه صبر بر قامت پوشیده، در گوشه ای،  
 نشسته دیدم!  
 غوغایی به پا شده بود...  
 یک روی من به روضه رضوان بود و روی دیگرم  
 به حفره نیران! آن سو همه کفر با سپاهش... و  
 این سو، تمامی خاندان پیامبر و علی و بغض  
 نگاهش! آن سو، تا چشم کاری کرد نامرد بود و  
 نا مردمی و این سو، مظلومیت و سکوت و بغضی  
 نهفته در گلوئی کودکان.  
 اینک، فاطمه، در کنار من و در یک قدمی  
 سپاه کفر به دفاع از مظلومی برخاسته بود که  
 خود بارها شاهد هیبت و شجاعتش بوده ام اما  
 اکنون، چنانکه رسول برگردنش رسالتی بنهاده  
 بود، استخوان در گلو و خوار در چشم، در برابر  
 ناجوانمردی کوفیان، سکوت اختیار کرده  
 بود، کوفیانی که حتی پاسخ سلام علی را دریغ  
 می کردند!  
 با تمام وجود خود را سپر بلای او و گوهری نهفته  
 در درونش ساخته بودم.  
 ناگاه! گرمای آتشی افروخته از کینه های بدرو  
 حنین را، در پای خود حس نمودم. دود آتش از  
 درزهای پیکره چوبی در، با شتاب به درون خانه  
 دوید؛ پیغامی را در گوش ایشان زمزمه می نمود و  
 اضطراب و پریشانیشان را دو چندان می کرد!  
 سپاه کفر، حمله ور شده بود و من، با تمام توانم،  
 مقاومت می کردم.  
 ... اما آخر، ضرب لگدهایشان را تاب نیاوردم و  
 بی شماریشان مغلوبم ساخت!  
 زبانم لال...! گل میخ های پیکر من، پرنیان  
 سینه ای را به جراحت می آزد که پیام آور الهی  
 بارها و بارها، بوی بهشت را از آن استشمام کرده  
 بود!  
 کاش همه حواسم یکباره از کار می افتادند تا نه  
 حس کنند، نه ببینند، نه بشنوند و نه بیان کنند!  
 فاطمه، در آن هیاهو ناله ای به شکایت بلند  
 کرد و فرمود: ای پدر می بینی با دخترت چگونه  
 رفتار می کنند؟! گویی مدینه می خواست از اندوه





### آهسته

علی اکبر لطیفیان

آهسته می شوید یگانه همسرش را  
با آب زمزم آیه‌های کوثرش را

آهسته می شوید غریب شهر یثرب  
پشت و پناه و تکیه گاه و یاورش را

تنها کنار نیمه‌های پیکر خود  
می شوید امشب نیمه‌های دیگرش را

آهسته می شوید مبادا خون بیاید  
آن یادگاری‌های دیوار و درش را

پی می برد آن دست‌های مهربانش  
بی‌گوشواره بودن نیلوفرش را

می‌گیرد اما باز مخفی می‌نماید  
با آستینی بغض‌های حنجرش را

در خانه او پهلوی زهرا ورم کرد  
حق دارد او بالا نمی‌گیرد سرش را

با گریه‌های دخترانه زینب آمد  
بوسد کبودی‌های روی مادرش را

بر شانه‌های آفتابی‌اش گرفته  
مهتاب هجده ساله بیغمبرش را

دور از نگاه آسمان‌ها دفن می‌کرد  
در سرزمین‌های سؤالی همسرش را

### غربت بانو

مجید لشکری

شمع وجود فاطمه سوسو گرفته است  
شب با سکوت بغض علی خو گرفته است

آتش زده به جان علی با شرار آه  
وقتی که از ولی خدا رو گرفته است

در دست ناتوان خودش بعد ماجرا  
این بار چندم است که جارو گرفته است

قلب تمام ارض و سماوات و عرش و فرش  
یکجا برای غربت بانو گرفته است

حتی وجود میخ و در و تازیانه‌ها  
عطر و گلاب از تن شب بو گرفته است

با ازدحام موج مخالف بیا ببین  
کشتی عمر فاطمه پهلو گرفته است

\*\*\*

مردی که بدر و خیبر و خندق حماسه ساخت  
سر در بغل گرفته و زانو گرفته است

### سرسنگین

غلامرضا حق پرست

غصه‌ات ای ملک سوخته‌پر سنگین است  
گریه‌ام روز و شب و شام و سحر سنگین است

کس زمن بعد تو بر صبر توقع نکند  
بشکنند چون که کمر، درد کمر سنگین است

بانویم، هست یقینم که ترا چشم زدند  
وضع و حال تو بگوید که نظر سنگین است

با علی حرف بزن تا که نگویند به هم  
با علی مثل همه فاطمه سرسنگین است

رمقی نیست که حرکت بدهی جسمت را  
نتوانی بزنی بال که پر سنگین است

تک و تنها وسط راه رهایم نکنی  
راهزن پر شده و بار سفر سنگین است

همه با دیدن روی تو چنین می‌گفتند  
دست آنکس که تو را زد چه قدر سنگین است



### زدند...

رضا جعفری

با پا زدند بر در و در را صدا زدند  
بی اطلاع آمده و بی هوا زدند

دیدند چون حریف نبردش نمی شوند  
دستش طناب بسته به او پشت پا زدند

یک عده جاهل متجاهر به فسق هم  
لب تشنه آمدند ولی آب را زدند!

یک دسته مس که رنگ طلا هم ندیده اند  
تهمت به بی کفایتی کیمیا زدند

با جمع نامنظمشان سنگ ریزه ها  
سیلی به روی مادر آیینه ها زدند

شیطان پرست های به ظاهر خداپرست  
حتی تو را برای رضای خدا زدند!

تحریف کرده اند تو را تازبانها  
از بس که حرف های تو را نابه جا زدند

حالا که می شود اگر آن سال ها نشد  
پرسیدن همین که شما را چرا زدند؟

### چرا؟

جواد حیدری

استخوان بشکسته را سیلی زدن دیگر چرا؟  
این چنین رفتار با مادر بر دختر چرا؟

دست بانویی که عادت بهرا احسان کرده بود  
با غلاف کین شکستن در بر همسر چرا؟

آن که شمشیرش امان از دشمن کافر گرفت  
گرید اکنون در کنار قبر پیغمبر چرا؟

کاش می شد قسمت محسن که لب را وا کند  
تا بگوید لطمه بر يك غنچه پریر چرا؟

آن که درمان تمام دردها نامش بود  
پیش چشم کودکان افتاده در بستر چرا؟

آن رشیده بانویی که قامت مردانه داشت  
همچو نخل خشك باشد بر زمین مضطر چرا؟

شب به شب باید برایش فضا آرد بیرهن  
ای خدا خون می چکد از پهلوی کوثر چرا؟

### میثاق آسمانی

سید محمد میرهاشمی

سرمشق زندگانی ما فاطمیه است  
ایام کامرانی ما فاطمیه است

دل را گره به موی ولایت زدیم و بس  
میثاق آسمانی ما فاطمیه است

یک لحظه در هیاهوی دنیا گم نمی شویم  
پیداترین نشانی ما فاطمیه است

تاریخ هم به محفل ما خو گرفته است  
منشور جاودانی ما فاطمیه است

داغی به دل نشسته که گفتن نمی توان  
دور غم نهانی ما فاطمیه است

ما روضه های زنده داغ مدینه ایم  
مبنای روضه خوانی ما فاطمیه است

پهلوی شکستگان ز غربت خمیده ایم  
شرح قد کمانی ما فاطمیه است

# شهادت حضرت فاطمه علیها السلام در «أحد»

بازخوانی آیه‌ای از قرآن که حضرت زهراء علیها السلام حوادث پس از پیامبر را مصداق آن دانستند.

احسان اله اشتهاردیان



۹۱۱۰۲۱

شهادت حضرت فاطمه زهراء علیها السلام واقعیتی است که منابع حدیثی و تاریخ شیعه و سنی بر آن گواه است. برخی به علت عدم آشنائی با حدیث و تاریخ، در این واقعیت تردید نموده‌اند. برخی نیز به زعم مطالعه تاریخ نمی‌توانند باور کنند که چندی پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عده‌ای بر خانه تنها یادگار ایشان وحشیانه هجوم بیاورند، و سایر مسلمانان و اصحاب سکوت کرده و عکس العملی نشان ندهند. شاید مراجعه به قرآن و بررسی تاریخی از اسلام که آیات بیان می‌کنند پاسخی محکم به تردیدکنندگان در این اتفاق تلخ تاریخ اسلام باشد. از آنجا که اتفاقات مهم زندگانی پیامبر در قرآن مورد اشاره قرار گرفته و درجه ایمانی مسلمانان صدر اسلام در آن زمان در آیات بازگو شده، بررسی علت سکوت اصحاب و رخ دادن شهادت بانوی اسلام نیازمند بازخوانی بسیاری از آیات قرآن است. لذا به علت اختصار کلام تنها به بررسی یک آیه از تاریخ زندگانی پیامبر در قرآن می‌پردازیم.

آیه ۱۴۴ سوره آل عمران بیان کننده وقایع جنگ احد در سال سوم هجرت است. جنگ احد به علت ضعف ایمان و شدت نفاق لشکر اسلام به شکست انجامید<sup>۱</sup> و اگر پایمردی‌های امیرالمومنین علیه السلام و دفاع ایشان از پیامبر صلی الله علیه و آله نبود منجر به شهادت رسول خدا می‌شد. سوره آل عمران از آیه ۱۲۱ به بعد به بررسی اتفاقات جنگ احد و وقایع قبل و بعد از آن می‌پردازد. هنگامی که اشاره آیات به اتفاقات میدان جنگ و فرار کردن مسلمانان و تنها گذاشتن پیامبر در وسط میدان است، در آیه ۱۴۴ خداوند پرده از واقعیت دیگری برداشته، مؤمنان را به عواقب آن هشدار می‌دهد:

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَبْصُرَ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ.

«نیست محمد رسولی مگر اینکه قبل از او رسولانی بوده‌اند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به عقب (دین قبلی خود) برمی‌گردید و اگر کسی به شرک قبلی خود بازگردد

هیچ زبانی به خدا نمی‌رسد و خداوند شکرگزاران را پاداش خواهد داد»

این آیه از آیات مهمی است که وضعیت اطرافیان پیامبر را (در سال سوم هجرت) به خوبی بیان می‌کند و از دل ایشان خبر می‌دهد لذا برای اینکه وضعیت ایمانی مسلمانان به خوبی روشن گردد، باید این آیه را با دقت و از جهات گوناگون بررسی کرد.

در ابتدای آیه خداوند می‌فرماید «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ»؛ برای فهمیدن منظور خدا باید هدف خداوند را از بیان این جمله فهمید یعنی خداوند این مطلب را در سال سوم هجرت به چه هدفی برای مسلمانان بیان می‌کند؟ آیا آنان بعد از شانزده سال که از عمر اسلام گذشته است عقیده داشته‌اند که خداوند قبل از پیامبر اسلام هیچ پیامبر دیگری نداشته است؟

پاسخ این سؤالات روشن است زیرا آیات مکی مملو از اسماء و داستان‌های پیامبران گذشته می‌باشد و توهمی در این مورد وجود ندارد. بنابراین باید

گفت این فرمایش خداوند در پاسخ به شیطنت منافقان می‌باشد که به مردم القاء می‌کردند اگر محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست پس خدا باید از او محافظت کند و ما هیچ وظیفه‌ای در این باره (دفاع و حفاظت از پیامبر) نداریم لذا خداوند می‌فرماید قبل از پیامبر شما پیامبرانی بوده‌اند و همان‌گونه که آن‌ها بدست دشمنانشان کشته شدند، پیامبر شما نیز در صورتی که از او محافظت نکنید کشته می‌شود و شما وظیفه دارید که از او محافظت کنید و چنین نیست که او روئین‌تن باشد و هیچ حربه‌ای در او کارگر نباشد او مانند سایر پیامبران از جنس شماسست و نیاز به محافظت دارد. در ادامه آیه نیز خداوند در مقام افشای خباثت شدیدتر منافقان و طرح توطئه آن‌ها است. «توطئه قتل پیامبر» که نتیجه آن ارتداد مسلمانان خواهد بود. این نتیجه‌گیری آیه، نشان‌دهنده شدت نفاق و سستی ایمان مسلمانان می‌باشد که با کنار رفتن پیامبر از اسلام برمی‌گردند. البته آیه یک جمله شرطیه است و در عین حال سؤالی نیز می‌باشد. هرچند که آیه جمله شرطی است اما



او پابرجاست و اگر او بمیرد یا کشته شود دین او نیز از بین می‌رود و ما به دین سابق خود بازخواهیم گشت و همه (اکثریت قاطع) بر این تصمیم اتفاق کرده بودند خدا با این آیه خبر از حال مسلمانان می‌دهد و به ایشان گوشزد می‌کند که تصمیم شما اشتباه است و القائنات منافقان دروغی بیش نیست. زیرا قبل از پیامبر اسلام نیز پیامبرانی بوده‌اند و دین ایشان محدود به زمان حیات آن‌ها نبوده و با مرگ آن‌ها از بین نرفته است، که دین اسلام نیز تا زمان زنده بودن پیامبر شما باشد و بعد از او به دین خود بازگردید!

بنابراین آیه هیچ تعبیری جز این ندارد که «مسلمانان تصمیم به ارتداد بعد از رحلت پیامبر» داشته‌اند. و خداوند آگاهی خود را از تصمیم ایشان با این آیه اعلام نموده و ایشان را از این تصمیم برحذر می‌دارد.

با دقت در این واقعیت اشاره شده در آیه ۱۴۴ سوره آل عمران می‌توان تمامی حوادث و بیعت‌شکنی‌هایی اتفاق افتاده پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را امری قطعی و طبیعی دانست که قرآن قبلاً پیش بینی کرده بود. لذا از منظری دیگر شهادت بانوی اسلام را نه تنها یک حادثه ناگهانی بلکه اتفاقی قابل پیش بینی در قرآن می‌توان یافت. مسلمانانی که اکثراً مرتد شده، عده‌ای وحشیانه بر در خانه دختر پیامبر هجوم آورده و عده‌ای تنها سکوت می‌کنند. اینان همان کسانی هستند که به تعبیر قرآن «انْقَلَبْتُمْ عَلٰی اَعْقَابِكُمْ» هستند و به جاهلیت خود بازگشته‌اند. لذا می‌توان گفت که حضرت صدیقه رضی الله عنها نه در مدینه و نه در سال ۱۱ هجرت بلکه در احد، در سال سوم هجرت در زیر پای منافقان و مسلمانان کم‌ایمانی که پیامبر را رها کرده و به بالای کوه پناه می‌بردند به شهادت رسیدند.

#### پی‌نوشت:

۱. برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به مقاله احد نمایش ایمان مسلمانان! در همین مجلد صفحه ۱۷ مراجعه کنید.

اخباری نیز هست و اگر شرط محقق شود مشروط نیز محقق است. بنابراین اگر شرط ارتداد مسلمانان، رحلت یا کشته شدن پیامبر ذکر شده با تحقق شرط مشروط یعنی ارتداد مسلمانان نیز محقق است. در تاریخ به نقل از شیعیان و اهل سنت آمده که علت فرار مسلمانان در جنگ احد پخش شایعه کشته شدن پیامبر بود. لذا آیه نازل شد که اگر پیامبر بمیرد یا کشته شود آیا شما به عقب بر می‌گردید؟

بنابراین مسلمانان یک بار در جنگ احد احساس کردند که شرط ارتدادشان (رحلت پیامبر) فراهم شده است لذا همه فرار کردند و مرتد شدند و بار دیگر نیز بعد از رحلت پیامبر مسلمانان این شرط را محقق یافتند و مرتد شدند.

نکته دیگر سؤالی بودن آیه است. با دقت در این آیه روشن می‌شود که چگونه خدای متعال به «ارتداد مسلمین» پس از پیامبر اشاره می‌فرماید. اگر معلمی به شاگردش چنین خطاب کند: آیا تو فکر می‌کنی اگر درس نخوانی در امتحانات قبول می‌شوی؟ در اینجا معلوم است که سؤال معلم برای خارج شدن از جهل نیست، زیرا مسئله کاملاً برای معلم روشن است که اگر کسی درس نخواند قبول نخواهد شد لذا معلم با این سؤال خبر از تنبلی شاگردش می‌دهد و به او می‌فهماند که از حالش آگاه است.

در مورد خداوند نیز جهل و شک راه ندارد و خداوند بر همه امور آگاه است. لذا شکی نیست که استفهام خداوند متعال برای بیان حال مخاطبان است پس خداوند در این آیه از وضعیت مسلمانان خبر می‌دهد و می‌فرماید: «شما تصمیم گرفته‌اید چنانچه پیامبر مُرد یا کشته شد به دین سابق (شرک) خود بازگردی» و بدین وسیله ایشان را از این تصمیم بر حذر می‌دارد.

بنابراین روشن شد که منافقان به مسلمانان القاء می‌کرده‌اند که تا پیامبر زنده است دین



## چیزی از مادرشان نپرس...



۹۱۱۰۲۲

سفیر روم نمی‌دانست که این قوم چه مهارتی دارند در «زدن» و «سوزاندن» یادگاری‌های پیامبر.

\*\*\*

سفیر روم! می‌دانی... پیامبر ما تنها یک دختر داشت. دختری که همیشه گفته بود که سرور تمام بانوان عالم است... دختری که همیشه خواسته بود به او و فرزندانش احترام بگذارند و محبت کنند...

اصلاً اجر رسالت خود را همین دوستی با خاندانش قرار داده بود...

راست می‌گویی! باید تنها یادگاران پیامبر را گرامی داشت... آری! من هم می‌دانم حسین علیه السلام، پسر دختر پیغمبر ما بوده است، آن هم یگانه دختر پیغمبر ما و برای همین، چون فقط یک واسطه با پیامبر داشته است... راستی اگر حتی یک واسطه هم نداشته باشد چطور؟!...

من می‌دانم پاسخ سؤالم روشن است! سفیر روم! تو نمی‌دانی!

سفیر روم!... نباید این حرف را می‌زدی!... مگر اشک‌های آن بانو را نمی‌بینی؟!...

درست است؛ باید به دختر پیامبر محبت ورزید... نه، تو حرف بدی نزدی! اقا...

اصلاً کاش حرفی از احترام به دختر پیغمبر نمی‌زدی!

سفیر روم! چرا از خودشان نمی‌پرسی؟... این بانو دختر همان «یک مادر» است.

آری این بانو... نه! این بانو پیر نیست! مصیبت دیده است... البته شاید بهتر باشد فقط از سرگذشت خودشان بپرسی...

نه، چیزی از مادرشان نپرس!...

سفیر روم نمی‌دانست؛ اگر می‌دانست تعجب نمی‌کرد. آن روز که آمده بود به قصر خلیفه و دیده بود آن طشت را و آن سر را...

پرسیده بوده از نام و نشان صاحب آن سر و بهانه آورده بود که برای گزارش به کشور متبوعش لازم است...

وقتی نام «حسین پسر علی» را پرسیده بود، برای اینکه مطمئن شود نام مادرش را هم سؤال کرد.

و بعد...

تاخت بر بیزید که: «وای بر شما که دین من از دین شما بهتر است!... پدر من از نبیره‌های حضرت داود علیه السلام بود و میان

من و داود علیه السلام پدران بسیاری است؛ نصاری بسیار مرا تعظیم می‌کنند و بزرگ می‌دارند و خاک قدم مرا به تبرک برمی‌دارند!

شما مسلمانان پسر دختر پیغمبر خویش را این گونه به قتل می‌رسانید در حالی که میان او و پیغمبر شما به جز یک مادر

فاصله نیست؛ پس این چه دینی است که شما دارید؟!»

راست می‌گفت... اما چقدر دیر فهمیده بود...

و من نمی‌دانم چه حالی پیدا کرد زینب کبری علیه السلام وقتی سفیر روم گفت: «...یک مادر...»

ولی می‌دانم که سفیر روم، از ستمی می‌گفت که بر پسر دختر پیغمبر رفته است! و تعجب کرده بود که چرا با پسر دختر

پیغمبر چنین کرده‌اند...

سفیر روم نمی‌دانست که «دختر پیغمبر» برای این قوم هیچ معنا و فضیلت خاصی ندارد... البته چرا... از او خاطره دارند، خاطراتی که پدرانشان برایشان تعریف کرده‌اند...

سفیر روم نمی‌دانست، اگر می‌دانست نمی‌گفت، نمی‌پرسید:

«چرا پسر دختر پیغمبر...» سفیر روم نمی‌دانست که اصلاً این ماجرا از سر همان «یک مادر» شروع شد.